

بسم الله الرحمن الرحيم

تانک شکار رفیع

رفیع غفاری - رکورد دار بی نظیر در شکار تانک

خاطرات:

سرهنگ جانباز رفیع غفاری

به کوشش:

سرهنگ مجتبی جعفری

منهدم کننده ۱۴۲ تانک، ۵۱ نفر بر زرهی فعال دشمن
و غنیمت گیرنده ۵۰ دستگاه تانک سالم

به اهتمام:

معاونت عملیات نذاجا - دایرة تدوین تاریخ جنگ

ناشر:

انتشارات ایران سبز

غفاری، رفیع، ۱۳۲۶-

تانک شکار رفیع: رفیع غفاری، رکورددار بی نظیر در شکار تانک:

خاطرات سرهنگ جانباز رفیع غفاری ... / به اهتمام معاونت عملیات نزا

- دایره تدوین تاریخ جنگ - تهران: ایران سبز. ۱۳۸۱.

۹۵ ص.: مصور، نقشه، جدول، عکس.

ISBN 964-6907-06-7: ۶۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

نمایه.

چاپ دوم: ۱۳۸۱.

۱. غفاری، رفیع، ۱۳۲۶ - - - خاطرات. ۲. جنگ ایران و عراق،

۱۳۵۹-۱۳۶۸ - - - خاطرات.

الف. ایران. ارتش. نیروی زمینی. دایره تدوین تاریخ جنگ. ب. عنوان.

ج. عنوان: رفیع غفاری، رکورددار بی نظیر در شکار تانک.

۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲

DSR ۱۶۲۴/ع ۷

۲۹۹۷۵ - ۸۰ م

کتابخانه ملی ایران

تانک شکار رفیع

رفیع غفاری - رکورددار بی نظیر در شکار تانک

خاطرات: سرهنگ جانباز رفیع غفاری

به کوشش: سرهنگ مجتبی جعفری

چاپ سوم: ۱۳۹۵

شمارگان: ۵۰۰

به اهتمام: معاونت عملیات نزا - دایره تدوین تاریخ جنگ

ناشر: انتشارات ایران سبز

شابک: ۷-۶-۹۶۰۷-۹۶۴

حق چاپ محفوظ است

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۵	سفر با همرزمان
۷	پیشگفتار
۹	مقدمه
۱۱	از شیراز تا سبزون
۱۲	اولین تجربه و موفقیت
۱۶	اولین درجه تشویقی
۱۶	عزیمت به سوسنگرد
۲۱	انهدام ۱۷ تانک در ۳ پاتک دشمن
۲۳	اولین مجروحیت
۲۳	نبرد تپه چشمه
۲۴	جلوگیری از ایجاد خاکریز توسط دشمن
۲۶	برگشت از مأموریت
۲۹	در رقابیه
۲۹	تقاضای دو گلوله موشک تاو برای انهدام هر تانک
۳۲	شبانۀ کلیۀ وسایل لازم را جلو بردیم
۳۳	شروع روشنائی و شروع انهدام تانکها
۳۴	برگشت از مأموریت تنگ رقابیه
۳۵	درجه تشویقی ستوانسومی
۳۶	پیوستن گردان به یگان اصلی
۳۷	مقدمات عملیات فتح المبین
۴۱	عملیات فتح المبین
۴۱	نجات از میدان مین
۴۵	عملیات بیت المقدس

- ۴۸ سربازی که اشک شوق می ریخت
۴۹ بار دیگر مجروح شدم

۵۱ **عملیات مسلم ابن عقیل** ۵۵ **عملیات های والفجر ۱ و ۲ و ۳**

- ۵۷ احضار من به دستور شهید صیاد شیرازی
۵۹ دشمن ۹ نفر از بسیجی ها را با دست بسته به شهادت رسانده بود
۵۹ احضار به قرارگاه حمزه (س)

۶۱ **عملیات جدر**

- ۶۱ خود را به فرمانده تیپ و برادر رحیم صفوی معرفی نمودم
۶۳ اعزام به لشکر ۱۹ فجر
۶۸ یک درجه تشویقی دیگر
۶۹ مجروح برای بار سوم
۷۰ بازگشت مجدد به جبهه و خدمت در شغل دیگر
۷۱ آخرین درجه و بازنشستگی
۷۱ همزمان

۷۳ **پیوست ۱: جدول زمان و تعداد و محل تانکهای منهدم شده**

۷۵ **پیوست ۲: نکات آموزشی و تجربیات**

- ۸۳ فهرست راهنما
۸۷ نقشه
۸۹ تصاویر

سخنی با هم‌زمان

چگونگی انعکاس دلاور مردی‌های رزمندگان ارتش پرتوان اسلام، مدت‌های مدیدی است که ذهنم را به خود مشغول نموده است. مصمم بودم روزی بتوانم، تلاش و ایثارگری‌های شبانه روزی رزمندگان سلحشور در دوران هشت سال دفاع مقدس را به نسل جوان منتقل نمایم. زحمات بی‌دریغ و مرارت‌های طاقت‌فرسایی که اینان در راه دفاع از آرمان‌های مقدس اسلام و میهن عزیزمان تحمل نمودند و تا امروز نیز اغلب آنها به طور گمنام طی طریق نموده و همچنان بی‌مدعا روزگار می‌گذرانند.

بی شک عدم انعکاس این حقایق به جامعه، گناهی است بزرگ و ظلم عینی به نسل پویای فعلی که به دنبال هویت واقعی گم شده خویش است. این نسل باید بداند، نسلی که انقلاب را پدید آورد و تثبیت نمود چگونه در مدتی بسیار اندک، خود را سازماندهی و در طول سالیان دفاع مقدس در حفظ دستاوردهای انقلاب مقدسش از بذل جان خویش لحظه‌ای دریغ نورزید. نسل سرافرازی که دفاع از انقلاب و میهن اسلامی را در حد اعلای آن یعنی دفاع هشت ساله به نمایش گذاشت، تا جایی که افتخار قبولی در این آزمایش الهی را در کلام رهبری بی‌بدیل جهان اسلام حضرت امام خمینی (ره) در سال ۶۷ دریافت نمود که:

«نیروی زمینی قهرمان که در تمامی حوادث نوک پیکان حملات ناجوانمردانه دشمنان قرار داشته است بحق چهره راستین و شکست‌ناپذیر و استوار خویش را در دفاع از مرزهای پهناور میهن اسلامی نشان داد.»

آری، انعکاس رشادت‌های رزمندگان اسلام، رسالتی است بس بزرگ که همه مکلف به ثبت و ضبط و انتقال آن به نسل آینده می‌باشند. در همین راستا

در کتاب حاضر، به یاد شهید زنده‌ای هستیم که مایه مباهات و افتخار نیروی
زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران است. مردی که با پایمردی، انگیزه و
ایمان قوی، آموخته‌های خود را در عرصه آموزش به بارزترین شکل ممکن در
صحنه نبرد به نمایش گذاشت و در طول هشت سال دفاع مقدس، با وجود
آسیب‌های جسمی ناشی از اصابت تیرهای مکرر خصم زیون و افتخار کسوت
مقدس جانبازی؛ با جسارت، تعداد ۱۴۲ دستگاه تانک و ۵۱ دستگاه نفربر
زرهی، معادل یک لشکر دشمن را با توکل به قدرت لایزال الهی، منهدم کرد.
او سرمشقی برای جوانان و آیندگان است که:
با تکیه بر آموزش در زمان صلح می‌توان در زمان جنگ، دشمن دون را
به تسلیم واداشت.

فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران

سرتیپ ناصر محمدی‌فر

اسفند ماه ۱۳۸۰

سیاهی لشکر خیاید جکار

یکی مرد جنکی به از صدهزار

پیشگفتار:

رفیع؛ با رکوردی شبیه افسانه!

سرهنک جانباز رفیع غفاری، رزمنده ای که مایه ی مباهات و افتخار نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران است با پایمردی و انگیزه و ایمانی قوی آموخته های خود را در عرصه آموزش با بارزترین شکل ممکن در صحنه نبرد به نمایش گذاشت و در طول هشت سال دفاع مقدس علیرغم چند بار مجروح شدن، با جسارت ۱۴۲ تانک و ۵۱ نفربر زرهی دشمن را با توسل به قدرت الهی منهدم کرد. حماسه، دلاوری و پیروزی های رفیع غفاری را در جنگ با تانکهای فعال دشمن، بسیاری از فرماندهان و رزمندگان ارتش و سپاه در صحنه های نبرد خود شاهد بوده و از نزدیک وی را می شناسند و آوازه پیروزی های وی را سینه به سینه به هموطنان منتقل نموده اند. او سرمشقی برای جوانان و آیندگان است. او ثابت کرد با تکیه بر آموزش در زمان صلح^۱ می توان در زمان جنگ خصم زبون را به تسلیم واداشت. وی در زمان جنگ در مدت کمتر از چهار سال، هفت مرحله به افتخار ارشدیت و در هر مرحله به یک درجه ترفیع نائل گردید.

در این کتاب داستان یکی از فرزندان دلاور این ملت بزرگ با تاریخی پر از افتخار را مرور می کنیم که در طول جنگ تحمیلی و مقاطع سرنوشت ساز نبرد با اتکا به نیروی ایمان، اعتماد و یاری جستن از خداوند، با اتکا به آموزش خوب، انضباط خاص نظامی، وجدان قوی، با استفاده از تکنولوژی

۱- رفیع، خود می گوید: دوره آموزش موشک تاو را در سال ۵۳ به مدت یک هفته در مرکز پیاده شیراز طی نمودم.

روز و ادغام آن با شجاعت، در طول نزدیک به چهار سال ۱۴۲ تانک دشمن را منهدم نمود. در لحظه های حساس طرحهای تاکتیکی دشمن را با رزم دیگر همزمان به هم ریخت و تیپ ها و گردانهای زرهی را مجبور به عقب نشینی و فرار نمود. این کتاب داستان شجاعتها و پایداری های او را به قلم خودش بیان کرده است. در نگاهی اجمالی به افسانه شبیه است. هر چند که همواره افسانه ها ریشه در حقیقت داشته است. مرور این حقیقت افسانه وار را به کلیه نظامیان در هر درجه ورسته ای و کلیه هم میهنان عزیز توصیه می کنیم تا بدانند که چگونه در لحظه های پرطیش نبرد، انسانهای قوی دل با صبر و استقامت وظایف خود را بیش از آنچه که از آنان انتظار می رفت به انجام رساندند.

این نظامی دلیر جمعی تیپ ۵۵ پیاده هوابرد شیراز، یکی از یگانهای عمده ی افتخار آفرین ارتش جمهوری اسلامی ایران است که در عرصه های جنگ با نیروهای خود همواره پیشتاز بوده و با دادن بیش از ۲۰۰۰ شهید و ده هزار ایثارگر، در کلیه عملیاتهای آفندی و پدافندی تا سال ۱۳۷۲ در مناطق عملیاتی مختلف وظیفه حراست از مرزهای کشور جمهوری اسلامی ایران را به عهده داشته است.

رفیع همچون نامش، نمونه ای خود ساخته از قهرمانان جنگ است که با اتکا به خداوند، افسانه ای بزرگ از خود به جای گذاشت. این رزمنده بی ادعا، چنان رعبی در دل دشمن افکند، که به زودی افسانه ی بی مانند او همه جا طنین افکن شد. به جاست به یاد آوریم اگر رزمنده ای بتواند یکی دو دستگاه تانک دشمن را در طول جنگی از گردونه خارج نماید به چه افتخاری نائل می شود و این افتخارات برای شکارچی ۱۹۳ تانک و نفربر زرهی دشمن تا چه میزانی می تواند باشد. برای پاسخ به این سؤال باید به سراغ فرماندهان و رزمندگان سالهای دفاع مقدس که خود شاهد بر این ادعا بودند رفت و از آنها جويا شد.

عزیزانی که در آن سالها خود ناظر این تلاشها و جانفشانیها بوده اند، می دانند که رزمندگان خدایی چه کردند و چه افتخاراتی برای این سرزمین الهی کسب کردند؛ راه شهدا و ایثارگران پر رهرو باد ...

عقیدتی سیاسی تیپ ۵۵ هوابرد



مقدمه :



اینجانب سرهنگ بازنشسته
جانباز رفیع غفاری در سال ۱۳۲۶
در روستای آچاچی شهرستان میانه
به دنیا آمدم . پس از تحصیلات
دوره ابتدایی بنا به علاقه ای که به
خدمت در ارتش و دوره چتربازی

داشتم در مورخه ۱ خردادماه ۱۳۴۶ در شیراز به استخدام ارتش در آمدم .
بعد از طی دوره یک ساله آموزشگاه گروهبانی تا بازنشستگی در تیپ ۵۵
هوابرد شیراز انجام وظیفه کردم . دارای همسر و ۵ فرزند (۴ دختر - ۱
پسر) می باشم .

در سال ۷۲ ملاقات حضوری که با تیمسار سرتیپ محمود رستمی
معاون محترم آموزشی نیروی زمینی و یکی از فرماندهان قبلی تیپ ۵۵
داشتم ، با توصیه ایشان مبنی بر تأکید مسئولان جمهوری اسلامی ، جهت
به یادگار ماندن خاطرات رزمندگان اسلام در ۸ سال دفاع مقدس برای
آیندگان بر آن شدم خلاصه ای از خاطرات خود را در انهدام تعدادی از
تانکها به رشته ی تحریر دریاورم . در سال ۸۰ نیز تیمسار محمدی فر
فرمانده محترم نزاجا ضمن آنکه با تشویق بزرگوارانه خود اینجانب را
سرافراز ، دلگرم و سپاسگزار نمودند، نسبت به چاپ کتاب حاضر اوامر
خود را صادر فرمودند.

لازم است یادآوری نمایم کسانی که خاطرات مرا می خوانند از
خود ستایی من ایراد نگیرند ، بلکه آن را دال بر ادای حقیقت و واقعیت
بدانند که چگونه یک رزمنده ارتشی دوشادوش دیگر دلاور مردان ارتش

در طول جنگ تحمیلی جهت تحقق یافتن آرمانهای انقلاب اسلامی و دفاع از آب و خاک و ناموس مردم این مرز و بوم، صدها بار جان بر کف نهاده و تا مرز شهادت پیش رفته و از هیچ کوششی دریغ نورزیده است

با کمال افتخار عرض می‌کنم به یاری خداوند و با اراده قوی چون بنیانی مرصوص در مقابل نیروهای زرهی دشمن ایستادگی کرده با انهدام تعدادی از تانکها بقیه را مجبور به فرار می‌ساختم و مانع نفوذ آنان به منطقه تحت کنترل نیروهای خودی می‌شدم. لازم به ذکر است که به عنوان شکارچی تانک در اکثر عملیاتها حضور داشتم و در طول دفاع مقدس توانستم ۱۹۳ دستگاه تانک و نفربر دشمن بعثی را منهدم نمایم و امیدوار بودم با توکل بر خدا و توانی که از خود سراخ داشتم بیش از اینها ادوات زرهی دشمن را منهدم نمایم، ولی به علت چندین مرحله مجروحیت تا بهبودی نسبی که مدت کمی از جبهه دور بودم، کمتر موفق به شرکت در عملیاتها می‌شدم به خصوص با اصابت ترکش به شانه و بازوی دست راست از عملیاتها به دور افتادم و از شکار تانک نیز محروم ماندم.

با توجه به موارد فوق و ذکر خاطرات که بعداً خواهد آمد به خوبی مشخص می‌گردد پیروزی در عملیاتهای ظفرمندانۀ فتح المبین و بیت المقدس و در پی آن آزادسازی خرمشهر و هزاران کیلومتر مربع از خاک میهن اسلامی از چنگال دشمن بعثی به خاطر رشادهای جان برکفان رزمندگان اسلام بود و این افتخار برای من باقی است که من نیز جزو رزمندگان بودم.

از شیراز تا سبتون

خاطرات من از اولین روزهای دفاع مقدس در مقابله با جنگ تحمیلی شروع می شود . پس از گذشت چند روز از تجاوز دشمن بعثی عراق به خاک میهن اسلامی ، یگان خدمتی ما که گردان ۱۳۵ تیپ ۵۵ هواپرد بود از پادگان خارج گردید . هرگز فراموش نمی کنم وقتی به سمت جبهه حرکت می کردیم با استقبال و بدرقه اهالی شهرها و آبادیهای مسیر حرکت روبرو می شدیم به ویژه در شهرستان اراک که مردم با ریختن گل و دادن شیرینی و قربانی کردن گوسفند در جلوی ستون نظامی و با دادن شعارهایی چون برادر ارتشی خدا نگهدار تو ، بمیرد بمیرد دشمن خونخوار تو ، ما را مورد لطف و محبت خود قرار می دادند و ما با مشاهده این ابراز احساسات مردم شهیدپرور ایران چنان تحت تأثیر قرار گرفتم که با خدای خود پیمان بستم و از او یاری خواستم تا بتوانم محبتهای این مردم را آنگونه که شایسته است جواب دهم و از او طلبیدم که جان خود را در راه آرمانهای مقدس این مردم فدا کنم . لذا چون خواسته هایم از اعماق وجود برآمده بود ، مورد قبول درگاه خداوند واقع شد و توانستم تا آنجا که در توان داشتم ادای دین نمایم . مقصد ما آبدانان ، مور موزی و دالپری بود . آنجا که در ظاهر اسمش جبهه بود ، اما در واقع از دشمن خبری نبود . با توجه به

اینکه دشمن خرمشهر را محاصره کرده بود و در سایر جبهه ها نیز پیشروی می کرد به نظر می آمد این منطقی نباشد که در چنین موقعیتی یک واحد هوابرد را با آن سرعت در چنین جایی وارد عمل کنند . تعدادی از برادران دور هم جمع شدیم و این موضوع را با فرمانده گردان در میان گذاشتیم . ایشان هم با رده بالاتر تماس گرفت ، تا اینکه بعد از چند روز تیمسار ظهیرنژاد فرمانده وقت نیروی زمینی ، جهت بازدید از منطقه و صحبت با پرسنل گردان به منطقه وارد شد . در آنجا فرمانده گردان درخواست پرسنل گردان را با ایشان در میان گذاشت . تیمسار دستور داد گردان حرکت کرده و در غرب رودخانه کرخه به لشکر ۲۱ حمزه ملحق شود . گردان با دریافت دستور حرکت کرد و در غرب رودخانه کرخه (ارتفاعات سپتون) زیر امر تیپ ۱ لشکر ۲۱ حمزه قرار گرفت .

اولین تجربه و موفقیت

غروب روز ۱۹ دی ماه ۵۹ در حالی که بر روی ارتفاعات سپتون پدافند می کردیم ، دشمن با تمام قدرت تیر اندازی می کرد و سپس تانکهایش به طرف پل کرخه حرکت کرد . فاصله ما با عراقیها و تانکهایشان به حدود ۹ کیلومتر می رسید . من در آن زمان فرمانده قبضه و تیرانداز موشک تاو بودم و می دیدم تانکهای دشمن از سنگرهایشان بیرون آمده و به طرف جناح چپ منطقه ما پیشروی می کند ، ولی برد موشک ما به آنها نمی رسید . عهد و



پیمان و راز و نیازی که با خدا کرده بودم به خاطر آمدن پیش خود گفتم وقت آن رسیده که در مقابل محبت‌های مردم جانفشانی کنم و به هر ترتیبی شده جلوی پیشروی تانک‌های دشمن را سد کنم.

منطقه را به فرمانده دسته ستوان اردشیر پازوکی نشان دادم و توضیح دادم که اگر از راهی که می‌گویم جلو برویم و به تانک‌ها نزدیک شویم به راحتی می‌توانیم آنها را منهدم کنیم. وی قبول کرد و خود نیز با ما همراه شد. البته باید اضافه کنم که جلو رفتن زیر دید و تیر مستقیم دشمن به این سادگی نبود، خوشبختانه بعد از طی مسافت کوتاهی هرچه جلوتر می‌رفتیم، به علت ویژگی‌های زمین از دید آنها خارج می‌شدیم. توانستیم خودمان را به محل مورد نظر (تپه) که در فاصله ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ متری تانک‌ها بود برسانیم.

در بالای تپه رفته و با دوربین دو چشمی منطقه را نگاه کردم. دیدم یکی از تانک‌های عراقی درست به سمت من موضع گرفته و بقیه تانک‌ها هم یا در حال پیشروی به سمت چپ بودند یا ایستاده و به طرف پل کرخه تیراندازی می‌کنند. برای اینکه خاطرم از تانک روبرو جمع شود، آن تانک را انتخاب کردم. با هماهنگی من، راننده خودرو حامل موشک انداز، حرکت کرد و موضع گرفت. من بلافاصله تانک مورد نظر را هدف گرفتم و منهدم شد. از شادی در پوست خود نمی‌گنجیدم و آن لحظه را هرگز از یاد نمی‌برم چون آن موقع برای اولین بار بود که هدف واقعی را با موشک می‌



زدم. تا آن موقع هر چه تیراندازی کرده بودم، هدفهای غیر واقعی و آموزشی بود. در هر صورت چون از دیگر سمتها تهدید نمی شدیم شروع به انهدام تانکهای دیگر کردم. با شش موشک که داشتم در عرض چند دقیقه شش تانک را منهدم کردم. بار همراه هر قبضه بیش از شش موشک نبود و اگر می خواستیم موشک بیشتری با خود حمل کنیم، نمی دانستیم چگونه عمل کنیم. بعداً با هر قبضه، موشکهای زیادی حمل کرده و بهترین نتیجه را هم گرفتیم، ولی آن روز متأسفانه موشکهایمان تمام شد و تا برگردیم و دوباره موشک بیاوریم شب می شد.

عراقیها بعد از انهدام تانکهایشان متوجه عمل تیراندازی ما شدند و آنجا را زیر آتش گرفتند. چون ماندن ما در آنجه نتیجه ای نداشت به منطقه پدافندی خود بازگشتیم و در مراجعت با تشویقها و ابراز احساسات بیش از حد از طرف سایر همزمان قرار گرفتیم. آن شب از خوشحالی خواب به چشمهایم نرفت. پیش خود فکر می کردم با توجه به اینکه از پیشرفته ترین سلاحهای ضد تانک یعنی موشک انداز تاو برخوردار هستیم، چگونه دشمن تا این حد در خاک ما پیشروی کرده است. شب افکارم به همه جا دور می زد و از خداوند استمداد کردم که مرا در این راه موفق بدارد تا بتوانم دوشادوش دیگر شکارچیان تانک، ادوات زرهی دشمن را منهدم نمایم. در هر صورت نزدیکی های صبح متوجه شدم عراقیها نتوانسته اند کاملاً عقب نشینی کنند و تانکهای را که منهدم شده



همراه با کشته ها یا مجروحین را نتوانسته‌اند تخلیه نمایند. حتماً با روشن شدن هوا این کار را خواهند کرد. از این رو تصمیم گرفتم قبل از روشن شدن هوا خودم را به محل انهدام تانکهای دشمن برسانم تا اگر باقیمانده تانک یا اداوات زرهی دشمن در آنجا بود، دوباره شکار کنم. این موضوع را با ستوان پازوکی فرمانده دسته در میان گذاشتم و وی با گردان هماهنگی کرد و به اتفاق هم به محل مورد نظر حرکت کردیم.

کم کم هوا روشن می شد با دوربین منطقه را نگاه کردم دیدم به غیر از تانکهای منهدم شده در منطقه، چیز دیگری در آنجا نیست. بعد از چند دقیقه ناگهان از دور یک تانک عراقی را دیدم که به طرف تانکهای منهدم شده می آمد. خوشحال شدم و پیش خودم گفتم بالاخره آمدن ما به اینجا بی نتیجه نبوده است. به خدمه اطلاع دادم آماده باشید که اگر تانک به برد ما رسید، جیپ حامل تیراندازی را به محل روز قبل بیاورید. همان طور هم شد، تانک عراقی به نزدیکی تانکهای منهدم شده رسید و بچه ها هم موشک انداز را به موضع آوردند. من هم پشت قبضه نشستم، شلیک کردم و تانک را هدف قرار دادم و آن را منهدم نمودم. همزمان با تیراندازی من و انهدام آن تانک، عراقیها با کلیه سلاحهایشان به طرف ما شروع به تیراندازی کردند. چون ماندن در آنجا به صلاح نبود، به یگان برگشتیم.

اولین درجه تشویقی

فرمانده گردان ما را احضار کرد و گفت: از قرارگاه تیپ شما را خواسته اند. به اتفاق فرمانده گردان به قرارگاه رفتیم و به حضور فرمانده تیپ ۱ لشکر ۲۱ حمزه سرهنگ بهروز سلیمان‌جاء معرفی شدیم و ایشان هم مرا با استفاده از اختیارات لشکری به یک درجه تشویق بالاتر یعنی استوار یکمی مفتخر فرمودند. با دریافت تشویق روحیه و اعتماد به نفس من چند برابر شد و از آن به بعد نقاط مختلف را شناسائی می کردم و تانکهایی که در برد سلاحم بود منهدم می کردم. علاوه بر انجام مأموریت سازمانی، خیلی دلم می خواست همراه دسته شناسائی یا واحدهایی که به گشتی رزمی یا شناسایی می رفتند به جلو بروم، ولی من را از اعزام به گشتی منع می کردند.

نبرد تپه چشمه

من با علاقه ای که به گشت داشتم، هر یگانی به گشتی می رفت، فرکانس بی سیم آنها را به دست می آوردم و به وسیله بی سیم پی آرسی ۷۷ استراق سمع می کردم و از موقعیت آنها با خبر می شدم؛ تا اینکه در تاریخ ۱۵ فروردین ماه سال ۶۰ یکی از گردانهای همجوار از تیپ ۱ لشکر ۲۱ ما به گشتی شناسایی رزمی اعزام شد من طبق معمول فرکانس آنها را به دست آوردم. نزدیکی‌های صبح شنیدم نیروهای خودی با دشمن درگیر شدند.



درگیری رفته رفته شدیدتر شد تا اعلام کردند به سنگرهای پدافندی دشمن واقع در ارتفاعات تپه چشمه نفوذ شده و چند ارتفاع دیگر از دست دشمن خارج گردیده است. با توجه به اینکه عملیات فقط گشتی بوده و می بایستی واحد اعزامی پس از شناسائی و ضربه زدن، به یگان خود مراجعت کند، لذا با موفقیتی که نیروها به دست آورده بودند، دستور داده شد منطقه متصرفی را حفظ کنند و آنها هم دستور را اجرا کردند. بعد از آنکه هوا روشن شد خبر دادند تعداد زیادی تانک دشمن به طرف ما در حرکت است و در آن هنگام ما نه آرپی جی داشتیم و نه سلاحهای ضد تانک. از رده بالا گفته شد نگران نباشید برایتان می فرستیم. من هم تلفنی با فرمانده گردان تماس گرفتم و از آنها خواستم اجازه بدهند من هم به کمک گشتی رزمی بروم؛ اما در پاسخ گفته شد: تا از تیپ خبر ندادند و دستور داده نشده نبایستی بروی.

بعد از یکی دو ساعت شنیدم وضعیت یگان گشتی خیلی وخیم شده و مدام توی بی سیم درخواست مهمات و سلاحهای ضدتانک می کردند. من از منطقه پدافندی و از روی دیدگاه خودمان ناظر درگیری بچه های خودی با دشمن بودم، در اوج دلوپسی و هیجان به سر می بردم تا اینکه از طرف تیپ دستور داده شد من هم به کمک گشتی ها بروم. من همراه سه نفر خدمه دیگر موشک بلافاصله حرکت کردیم. وقتی جلوتر رفتیم، با کمال حیرت دیدم کلیه سلاحهای ضد تانک شامل موشک اندازهای تاو، تفنگ ۱۰۶ و

سایر خودروهای مهمات‌رسان در پشت تپه ای زیر دیدگاه گردان متوقف هستند. وقتی جریان را جویا شدم، گفتند راه ماشین رو نیست و ما نمی توانیم جلو برویم. بالای دیدگاه پیش فرمانده گردان رفته و خود را معرفی کردم. با اظهار تأسف خاطر نشان کرد که متأسفانه بچه ها در محاصره هستند و راه ماشین رو هم وجود ندارد تا به آنها کمک کنیم. با دوربینی که همراه داشتم منطقه را نگاه کردم و برآیم یقین حاصل شد که به هیچوجه نمی شود با خودرو جلو رفت. ولی من با توجه به قدرت جیبهای حامل موشک تاو (میول) و جرأت در رانندگی و اطمینانی که به خود داشتم به فرمانده آن گردان گفتم: اگر اجازه بدهید من می توانم بروم. وی حرفم را باور نکرد و حتی طوری وانمود کرد که کار بچه ها ساخته شده و تو خودت را به خطر می اندازی. اما من با اصرار گفتم اجازه بدهید بروم، اگر توانستم خودم را به آنها برسانم رسانده ام، در غیر اینصورت خیلی زود بر می گردم.

فرمانده گردان چند لحظه فکر کرد و گفت: برو ولی مواظب خودت باش. من هم بی درنگ پشت فرمان نشستم و راه افتادم و به راننده حامل مهمات گفتم از هر کجا که می روم پشت سر من بیا. منطقه طوری بود که مجبور بودیم از شیبهای خیلی تند و راههای خیلی باریک یا پرتگاه به دشواری عبور کنیم خوشبختانه با هزار دردسر راه را طی کردیم و خودمان را به پشت سر بچه ها که نزدیک محاصره کامل بودند، رساندیم. ابتدا از بالای تپه با دوربین



منطقه را بررسی کردم ، دیدم یکی از تانکها سنگر گرفته و مدام تیراندازی می کند و بقیه تانکها به وسیله آتش و حرکت پیشروی می کنند . هدف خود را انتخاب کردم ، باید آن تانک را زودتر از بین می بردم ، چون نسبت به سایر تانکها که در حال حرکت بودند ، بیشتر دید داشت . در محلی که انتخاب کرده بودم به راننده و کمک تیرانداز گفتم موضع بگیرند . بلافاصله پشت موشک انداز تاو نشسته شلیک کردم هدف اول را زدم ، بعد هدف دوم و سوم ، هر تانکی را که می زدم آتش گرفته و منهدم می شد . وقتی نیروهای خودی دیدند تانکهایی که به طرف آنها می آمدند ، یکی پس از دیگری منهدم می شوند ، پی به وجود من برده و روحیه گرفتند و با فریاد الله اکبر به نفرات پیاده دشمن که همراه تانکها عقب نشینی می کردند حمله ور شدند . دشمن با مخفی شدن در پشت تپه ای از دید ما پنهان شد ، تعدادی از بچه ها خودشان را به من رساندند و مرا در آغوش گرفته می بوسیدند و ابراز احساسات می کردند . ناگفته نماند موقع رفتن به آن محل آرپی جی ۷ و مقداری مهمات دیگر همراه خودمان بردیم . وقتی بچه ها به آرپی جی ۷ دسترسی پیدا کردند خیلی خوشحال شدند و آنها را برای انهدام تانک و دیگر ادوات زرهی با خود به جلو بردند . یک مطلب فراموش نشدنی که هرگز از خاطرم نمی رود این بود که بعد از انهدام سه دستگاه تانک دشمن بقیه تانکها عقب نشینی کرده از دید خارج شده بودند و منطقه تا اندازه ای آرام شد و فقط تیراندازی

توسط توپخانه اجرا می گردید . با دوربین منطقه را نگاه می کردم دیدم تانک عراقی از پشت تپه ای که خیلی نزدیک بود خارج شده و با آخرین سرعت از روی تپه دیگر بالا رفته عقب نشینی می کند . دیدم اگر به راننده موشک انداز بگویم خودرو را به داخل موضع بیاور شاید به این سرعت که من می خواستم نتواند و تانک از دید خارج شود . این بود که خودم پایین دویدم و نشستم پشت فرمان و آمدم موضع گرفتم، فوراً پشت قبضه نشستم و شلیک کردم . در آخرین لحظه که تانک پشت تپه سرازیر می شد موشک به آن اصابت کرد و همزمان دود انفجار تانک مسافتی بین ۳۰ الی ۴۰ متر از هوا را گرفت مجدداً بچه ها با دیدن این صحنه فریاد الله اکبر سر دادند. بالاخره آن روز ۵ دستگاه تانک را منهدم کردم . راهی را که ما می آمدیم به وسیله لودر درست کردند و بقیه خودرو ها هم توانستند خودشان را به منطقه برسانند و خوشبختانه در آن حمله توانستیم مناطق حساسی را از دست دشمن خارج نموده و برای همیشه حفظ بکنیم .

روزهای بعد دشمن چندین بار پاتک کرد ، اما هر بار چند دستگاه آنها را منهدم نمودم تا اینکه دشمن از دسترسی مجدد به آن منطقه مأیوس شد.

در رابطه با این عملیات و عملکرد اینجانب برای من تقاضای درجه افسری شد ، ولی به علت نداشتن مدرک دیپلم با یک درجه بالاتر یعنی ستوانیار سومی موافقت شد .



عزیمت به سوسنگرد

عملیات بعدی که شرکت داشتم ، عملیات آزاد سازی ارتفاعات الله اکبر و غرب سوسنگرد بود. از من خواسته شد تا جهت شرکت در عملیات سوسنگرد به آن منطقه اعزام شوم. با دریافت برگه مأموریت حرکت کردیم و خود را در شب عملیات به قرارگاه تیپ معرفی کردیم. از آنجا به گردان ۱۰۱ اعزام شدیم . وقتی به گردان ۱۰۱ رسیدیم که یگانهای پیاده آن یگان حرکت کرده بودند . من هم پس از دریافت مهمات همراه سایر سلاحهای ضدتانک که شب به علت عدم دید کافی کارایی نداشتیم ، پشت سر آنها حرکت کردیم و کنار رودخانه غرب سوسنگرد متوقف شدیم .

یگانهای پیاده از روی پل عبور کرده و بعد از زمان کوتاهی از میداین مین گذشته با دشمن درگیر شدند و خاکریز و دهکده ای که دشمن از آن دفاع می کرد به تصرف نیروهای خودی درآمد. تعداد زیادی از نیروهای دشمن به اسارت گرفته شدند . با شنیدن این خبر خیلی خوشحال شدیم و تا رسیدن صبح و روشن شدن هوا دقیقه شماری می کردم که هوا روشن شود و ما هم وارد عمل شویم . وقتی هوا روشن شد دستور دادند سلاحهای ضدتانک حرکت کنند و خودشان را به واحدهای جلو برسانند . ما حرکت کردیم و به پلی چوبی و ابتکاری که توسط رزمندگان درست شده بود رسیدیم . عبور از این پل مشکل و خطرناک بود و به این دلیل

قرار شد اول من از روی پل عبور کنم . من هم پشت فرمان نشستم و از پل عبور کردم . بقیه هم پشت سر من به حرکت در آمدند تازه از پل رد شده بودیم که متوجه شدم از دور تعداد زیادی تانک عراقی به طرف ما پیش روی می کنند . آنها تقریباً در یک کیلومتری ما خاکریز زده بودند بایستی می رفتم از پشت خاکریز جلوی پیشروی تانکهای دشمن را می گرفتم ، ولی دهکده ای در سمت چپ قرار داشت که تحت اشغال دشمن بود و نفرات خودی هم با آنها درگیر بودند . اگر جلو می رفتیم ، دشمن پشت سر ما قرار می گرفت . مجبور شدیم با سلاحهای انفرادی وارد دهکده شده ، خانه به خانه با رزم نزدیک حتی در بعضی موارد تن به تن تعدادی را به هلاکت رسانده و تعدادی را اسیر کرده و دهکده را پاکسازی کردیم . با اطمینان خود را به خاکریز جلو رساندیم . من در پشت خاکریز با موشک انداز خود موضع گرفتم و شروع به تیراندازی کردم ، پس از انهدام پنج دستگاه تانک دشمن بقیه تانکها عقب نشینی کردند . البته با توجه به اینکه مقدار مهمات کم بود ، نمی توانستم به طور یکنواخت تانکها را منهدم کنم . شگردم این بود که یک در میان یا دو تانک در میان آنها را بزنم تا خدمه تانکهای سالم تانکهای منهدم شده و آتش گرفته را ببینند و عقب نشینی کنند و فرصتی هم برای ما پیش آید تا برایمان مهمات برسد و یا از سایر قبضه ها موشک بگیریم و خودمان را آماده بکنیم .



انهدام ۱۷ تانک در ۳ پاتک دشمن

در آن روز ۳۱ (اردیبهشت سال ۶۰) تا نزدیکی های ساعت ۱۱ و ۳۰ دقیقه بود که دشمن سه پاتک کرده بود و در مراحل مختلف پاتک دشمن ۱۷ دستگاه تانک شکار کرده بودم یعنی هر دفعه که عراقیها پاتک می زدند من ۴ یا ۵ دستگاه تانک آنها را به آتش می کشیدم و آنها عقب نشینی می کردند، بعد از گذشت چند ساعت مجدداً حمله می کردند . بعد از آن ساعت دیگر خبری از دشمن نشد و ما نیز بعد از دو روز که در آن منطقه بودیم مجدداً به یگان خود در غرب کرخه ملحق شدیم .

اولین مجروحیت

به محض رسیدن به یگان خود اولین مجروحیت را از ناحیه بالای ران که در اثر اصابت ترکش خمپاره دشمن بود چشیدم . آن زمان وقت نامناسبی بود که مجروح شدم ، چون عملیاتی در شرف اجرا بود و روی من خیلی حساب کرده بودند . گویا وقتی فرماندهان شنیدند من مجروح شدم خیلی متأثر شده بودند و من بیشتر، چون از حضور در یک عملیات سرنوشت ساز محروم می شدم . وقتی مرا به بیمارستان دزفول بردند گفتم در هر وضعیتی که باشم خودم را به عملیات می رسانم . تا اینکه بعد از گذشت یک هفته از بیمارستان مرخص شدم و من با همان وضع به منطقه رفتم . در منطقه تحت نظر بهداری گردان بودم و منتظر دستور که بایستی

از تیپ صادر می شد . ولی به دلایل مختلف عملیات به تأخیر افتاد . فرصتی پیش آمد تا جهت ادامه درمان به مرخصی بروم . سرانجام بعد از بهبودی نسبی مجدداً به جبهه برگشتم و همانطور که قبلاً اشاره کردم خیلی دوست داشتم به گشتی اعزام شوم .

جلوگیری از ایجاد خاکریز توسط دشمن

در یکی از روزها وقتی در ارتفاعات سپتون بودیم ؛ عراقیها را دیدم که در فاصله ۴ الی ۵ کیلومتری خط پدافندی گردان ما ، به وسیله بولدوزر خاکریز درست می کنند . موضوع را به تیپ گزارش دادند . تیپ دستور داد یک گشتی رزمی اعزام شود تا از ایجاد خاکریز دشمن جلوگیری کند . من چون به آن منطقه آشنایی کامل داشتم با اصرار زیاد از فرمانده گردان خواستم مسئولیت گشتی را به من واگذار کند . فرمانده قبول کرد و من هم تعدادی از بچه های ورزیده را انتخاب و سازماندهی کردم و آماده حرکت شدم . قرار بر این شد که اگر بولدوزری در آنجا بود با آرپی جی ۷ آن را منهدم کنیم و اگر نبود پشت خاکریز را مین گذاری کرده برگردیم ، تا هنگامی که بولدوزر خواست به کار خود ادامه دهد ، بر روی مین رفته منهدم شود .

آن شب درست زمانی که می خواستیم حرکت کنیم مسئول مهندسی که همراه ما بود و قرار بود در صورت نیاز پشت خاکریز را مین گذاری کند ، در اثر بی احتیاطی و سهل انگاری انگشت او



روی ماشه تفنگ رفت و مجروح شد. اعزام گشتی ما مقداری به تأخیر افتاد و استوار بردبار به جای وی به جمع گشتی ما ملحق شد و ما حرکت کردیم. با توجه به اینکه در موقع حرکت وضعیت تغییر کرده بود، مقداری از هماهنگی های ما کاسته شده بود، از جمله قرار بود یک دستگاه دوربین دید در شب تفنگ ژ-۳ همراهان ببریم که به طور کلی از یادمان رفت و بعد از حرکت در راه بودیم که توسط یک نفر برای ما فرستاده شد. منظور اینکه اگر این دوربین نبود خدا می داند وضعیت ما چه می شد، چون وقتی به هدف یعنی خاکریز رسیدیم، هوا خیلی تاریک بود، با دوربین نگاه کردم، دیدم درست در انتهای خاکریز هستیم که تازه درست شده و سمت چپ در حدود ۵۰ متر خاکریز بلندتر بود و خبری از بولدوزر و احیاناً عراقیها نبود.

ضمن هشدار به عناصر گشتی، موقعیت خود را به رده بالاتر گزارش دادم و سپس به بچه ها گفتم به سمت چپ خاکریز آن قسمت که بلند تر است می رویم. وقتی مقداری جلوتر آمدیم، در جایی از خاکریز بالا رفته و با دوربین جلو را نگاه کردم. در فاصله حدود سی متر یک سنگر و چند متر آن طرف تر بولدوزری را دیدم و آمدم پایین و وضعیت را به بچه ها گفتم که آماده باشند چند متر دیگر جلو برویم و سنگر و بولدوزر را با آرپی جی ۷ هدف قرار دهیم. مجدداً چند متری جلو آمدیم و باز هم با دوربین رفتیم بالای خاکریز. پشت خاکریز را نگاه کردم، دیدم هفت هشت نفر روبه

روی ما از پشت خاکریز بالا می آیند . من بلافاصله دوربین را به معاون گشتی دادم و خودم بی درنگ انگشت را روی ماشه گذاشتم و تا آخرین تیر خشاب، آنها را به رگبار بستم چون فرصتی نبود که موقعیت را به عناصر گشتی اطلاع دهم . بلافاصله جهت تجدید مهمات به عقب برگشتم . در این موقع تیر اندازی متقابل از هر دو طرف شروع شد و با روشن شدن خمپاره منور عراقیها توانستم بی سیمچی را پیدا کنم و موقعیت گشتی را به رده بالاتر گزارش کنم و برابر هماهنگی قبلی پشتیبانی آتش را فراهم کنند. همچنین از فرصت استفاده کرده فریاد کشیدم که بچه ها خودتان را به خاکریز برسانید و به پشت خاکریز تیراندازی کنید و گرنه همه از بین می رویم . به هر ترتیبی بود افراد خودشان را به خاکریز رساندند و شروع به تیراندازی کردند و با منورهائی که دشمن روشن کرده بود می شد پشت خاکریز را دید و به راحتی سنگر و بولدوزر را هدف قرار داد که این عمل انجام شد .

بازگشت از مأموریت

تا اینجا مأموریت ما به خوبی پیش رفته بود . حالا می خواستیم عقب نشینی کنیم ، ولی کافی بود چند قدم از خاکریز دور بشویم تا در اثر تیراندازی دشمن همه از بین برویم . کاری که کردم یک برآورد وضعیت از منطقه بود . دیدم در انتهای خاکریز سمت راستمان شیار کوچکی است که با استفاده از آن می توانیم



عقب‌نشینی کنیم . به بچه‌ها گفتم که یکی یکی خودتان را به آن شیار برسانید ، وقتی همگی در آنجا جمع شدیم ، آمار گرفتیم دیدیم دو نفر از بچه‌ها نیستند. همچنین اطلاع دادم مأموریت به خوبی انجام گرفته و در اثر حجم آتش نمی‌توانیم به عقب برگردیم. بعد از گزارش ما تیراندازی توپخانه و خمپاره خودی متوقف گردید. عراقیها هم به تدریج از حجم تیراندازی خود کم کردند و ما توانستیم با استفاده از شکاری که در آن پناه گرفته بودیم از دشمن دور شویم . تقریباً راه را گم کرده بودیم که بوسیله گلوله اعلام خبر به محل پدافندی خود برگشتیم . وقتی یگان همجوار اطلاع داد دو نفر از عناصر گشتی شما به یگان ما آمده است ، از این بابت هم بسیار خوشحال شدیم. فرمانده گردان، سرهنگ سیداحمدی ضمن تقدیر و تشویق عناصر گشتی برای سلامتی بچه‌ها از شهر گوسفندی خریداری کرده و آن را قربانی کردند. .

در رقابیه

تقاضای دو گلوله موشک تاو برای انهدام هر تانک

روزی فرمانده لشکر ۲۱ حمزه ، جناب سرهنگ حشمت دهکردی من را به قرارگاه لشکر احضار کرد . وقتی در قرارگاه به حضور وی رسیدم فرمود : به منطقه پدافندی تیپ ۲ زنجان از لشکر ۱۶ قزوین - که در آن زمان در کنترل عملیاتی لشکر ۲۱ حمزه بود - رفته بودیم ، در منطقه تنگه رقابیه ، تعداد هشت دستگاه تانک دشمن در روبروی تنگه دیده می شد ، می خواهم آنجا بروی و در صورت امکان آن را منهدم کنی ، در مقابل انهدام هر دستگاه تانک قول پاداش و تشویق داد. من گفتم : جناب سرهنگ من به یاری خدا هر چه تانک باشد منهدم می کنم انتظار پاداش یا تشویق هم ندارم ، فقط در مقابل هر تانک که منهدم می کنم دو گلوله موشک تاو به من بدهید ، چون گلوله موشک تاو در گردان ۱۳۵ هوابرد کم است . به همین علت موشک را فقط برای تانک بکار می بردم. حتی به ندرت پیش می آمد به نفربر دشمن تیراندازی کنم . وقتی این خواسته را بیان کردم فرمانده قبول کرد و من همراه چند سرباز خدمه موشک انداز به اتفاق افسر رکن ۳ تیپ ۲ زنجان ((سرگرد حمدا... همرنگ)) به منطقه رقابیه حرکت

کردیم. ما را به محل مورد نظر فرمانده لشکر بردند. از آخرین دیدگاه منطقه پدافندی یگانهای خودی منطقه را به دقت بررسی کردیم، دیدم به جای هشت تانک ده تانک دیده می شود. ولی یکی دو تا بیشتر در برد موشک نمی باشد. حداقل میبایستی ۵۰۰ یا ۶۰۰ متر جلوتر می رفتیم. این کار برای ما دو تا مشکل داشت، اول اینکه منطقه پوشیده از تپه ماهور بود و به هیچ طریقی نمی شد با خودرو جلوتر رفت. تا آن زمان هم هر چه تیراندازی کرده بودم از روی خودرو جیب حامل موشک انداز تاو بود که باطری مخصوص آن بی - ار - ام ساخت صنایع الکترونیک ایران بود، بازدهی بسیار خوبی هم داشت و از باطری ۲۴ ولت خودرو تغذیه می شد. دوم اینکه تنها محل مناسب برای تیراندازی حدودا یک کیلومتر جلوتر بود که به ناچار آنجا را شناسائی و انتخاب کردیم، ولی اینکه چطور از آن محل اجرای مأموریت می کردیم یک مسئله دیگر بود زیرا حرکت خودرو در آن منطقه مشکل بود. در روشنائی روز هم نمی شد موشک را بر روی سه پایه قرار داد و تیر اندازی کرد تا دشمن نبیند.

بعد از بررسی زیاد به نتیجه رسیدیم. که بایستی از روی سه پایه زمینی تیر اندازی کنیم. تصمیم گرفتم شبانه دو دستگاه موشک تاو به محل مورد نظر ببرم. شب در آنجا بمانم و صبح قبل از روشنائی کامل هوا کارم را انجام بدهم. این موضوع را به فرمانده گردان آن منطقه، سرگرد سلیمان زاده گفتم. وی پاسخ داد: غفاری این کار



شما مشکل است و از نظر تاکتیکی درست نیست، چون اگر دو تا موشک انداز نزدیک هم باشد و خمپاره بین آنها اصابت کند هر دو منهدم می شوند. گفتم: فرمایش شما درست است. از آنجایی که به تیراندازی خودم اطمینان داشتم، توضیح دادم برای صرفه جویی در وقت است و می خواهم در کوتاهترین زمان تا عراقی ها بفهمند از کجا تیراندازی می شود لااقل ۵ یا ۶ دستگاه از تانکهایشان را منهدم کرده باشم. اگر دیدیم که جای ما را پیدا کردند و جانمان در خطر است، بلافاصله عقب نشینی می کنیم، در غیر اینصورت همه ده دستگاه تانک را می زنم و بر می گردم. بالاخره با توضیحاتی که من دادم فرمانده قبول کرد و گفت: هر کاری می خواهید انجام دهید، خداوند یار و یاورتان باشد. گفتم بایستی دو دستگاه موشک انداز با چهار دستگاه باتری خشک - که معمولاً از این نوع باتری فقط در زمانی که تیراندازی از روی سه پایه زمینی انجام می گیرد استفاده می شود - به جلو ببریم. شارژ و حاضر به کارکردن این باتری در منطقه مشکل بود و همه باتری ها بدون شارژ بودند. از طرفی برای حمل گلوله موشک تاو به وسعت یک کیلومتر و آن هم در شب احتیاج به ده نفر داشتم جهت تهیه وسایل مورد نظر، هر چهار گردان تیپ ۲ زنجان تحت اختیار من قرار گرفت و من بعد از ۴ روز، دو قبضه کامل موشک انداز با باتری خشک و ده گلوله موشک تاو آماده کردم.

شبهانه کلیه وسایل را جلو بردیم

روز چهار شهریور سال ۶۰ نزدیک غروب تا آنجائی که ماشین می توانست برود رفتیم. در شب هم چون هوا بسیار تاریک بود، رفتن به آن منطقه خیلی مشکل بود. برای این کار گفتم مقداری سیم تلفن آوردند. از محل حرکت و تا محلی که بایستی می رفتیم سیم کشیدیم. بچه ها سیمها را می گرفتند و جلو می رفتند. من جلو افتادم و بقیه نفرات پشت سر من حرکت کردند. تا حدود ساعت ۱۲ توانستیم کلیه وسایلمان را به محل مورد نظر ببریم. حتی چند گالن آب پیش بینی کرده بودم تا احتمالا موقع تیراندازی گرد و خاک بلند نشود لذا آب را دور و بر قبضه‌ه‌ا‌پاشیدم تا گرد و خاک جلوی دوربین را نگیرد. و بتوانم هدف را بینم و موشک را ردیابی کنم. همچنین با خمپاره اندازه‌ها و توپخانه منطقه هماهنگی کرده بودم که صبح آماده باشند تا وقتی که اطلاع دادم توسط توپخانه و خمپاره اندازه‌ها پشت هدف را بزنند تا دیده بان و یا نفرات دشمن در حال دیدبانی منطقه از ترس توی سنگر بروند و ما را نبینند تا ما بتوانیم کار خودمان را بکنیم. از ساعت ۱۲ شب تا صبح که هوا روشن شود، زمان مخصوصا برای من که خیلی دلواپس و هیجان زده بودم، خیلی دیر می گذشت. در هر صورت انتظار با آن همه سختی سرآمد و صبح شد. هوا گرگ و میش بود بلند شدم و بچه ها را صدا کردم و گفتم نماز را بجای آوریم. در آن موقع با خدای خود راز و نیاز کردم و پیش خودم گفتم: خدایا



لااقل پیش این دوستان که چند روزی از ما پذیرائی کردند و مورد احترام زیاد آنها قرار داشتیم و موقع آمدن از زیر قرآن کریم ما را گذرانندند و هزار تومان صدقه کنار گذاشتند و عهد کردند که اگر سالم برگشتیم ، گوسفندی قربانی کنند ، روسفید و موفقمان بدار و ما را شرمنده نکن . از جمله یکی از دعاهایم این بود که: خدایا حالا که من این تانکها را منهدم می کنم اگر کسی بی گناه داخل تانک است سببی ساز که به دست ما کشته نشود این دعا درست برخلاف کارهای ناجوانمردانه دشمن بود؛ همان ها که شهرها و مردم بی دفاع ما را به موشک می بستند . پس از استغاثه و راز و نیاز با خداوند ، رفتم پای قبضه . سه پایه را برپا کردم ، بقیه دستگاه را نیز سوار نمودم .

شروع روشنایی و شروع انهدام تانکها

هنوز هوا کاملاً روشن نشده بود . نشستیم پشت دوربین قبضه و تانکها را نگاه کردم . دیدم یکی از نفرات عراقی از تانک بیرون آمده چند قدم راه رفت و برگشت جلو تانک ایستاد و شروع به ورزش کرد. من از ترس اینکه مبادا او ما را ببیند ، به وسیله بیسیم به رده بالاتر، اعلام آمادگی کردم . بلافاصله توپخانه و خمپاره ها شروع به تیراندازی کردند . با صدای تیراندازی توپخانه ، آن نفری که بیرون از تانک بود دوید و رفت داخل تانک ، من هم به عنوان اولین هدف آن تانک را در نظر گرفتم . بعد از آن و قبل از موشک گذاری مجدد دیدم نشستیم پشت قبضه دیگر، دوباره با آن

قبضه که موشک گذاری شده و آماده بود ، یکی دیگر از تانکها را زد . به این ترتیب یکی با این قبضه و یکی با آن قبضه ، ده گلوله موشک برده بودیم و ده دستگاه تانک را در زمان کم تر از چهار الی پنج دقیقه منهدم کردم که پنج دستگاه آنها آتش گرفت و تا ساعتها می سوخت و مهمات داخل آنها منهدم می شد و ۵ دستگاه دیگر هم منهدم شدند.

برگشت از مأموریت تنگ رقابیه

در این فاصله زمانی که تانکها را می زدیم از عراقیها کوچکترین عکس العملی دیده نشد و من از فرصت استفاده کردم قبضه ها را قطعه قطعه کردم و به سربازان دادم و گفتم حرکت کنید . حتی باقیمانده موشک را نیز نگذاشتیم آنجا بماند. با توجه به اینکه یکی از پوسته های موشک سرو خورده و رفته بود پائین تپه ، طرف عراقیها . آنرا هم رفتم آوردم تا بعدها عراقیها نفهمند از کجا به آنها تیراندازی شده است . پس از حرکت به عقب ، تیراندازی عراقیها شروع شد ، طوریکه نتوانستیم قدم از قدم برداریم . به ناچار داخل یکی از شیارهای خیلی باریک و عمیق پناه گرفتیم و به وسیله بی سیم اطلاع دادم ، دستور بدهید یگانهای خودی تیراندازی را قطع کنند ، زیرا عراقیها فکر کرده اند حمله بزرگی به آنها شروع شده است . بعد از قطع تیر اندازی یگانهای خودی ، عراقیها حداقل تا یک ساعت بعد هنوز با تمام توان تیر اندازی می کردند . ما هم بعد از یکی دو ساعت به یاری خداوند متعال ، همگی با سلامت کامل



و پیروز به دیدگاه برگشتیم و از آنجا به پاسگاه فرماندهی گردان رفتیم. مورد استقبال و ابراز احساسات فراوان قرار گرفتیم که واقعا قادر به توصیف آن همه محبت پرسنل آن یگان نیستم. پس از آن ما را خدمت جناب سرهنگ زمانفر، فرمانده تیپ ۲ لشکر ۱۶ بردند. وی مراسم قدردانی از ما را به عمل آوردند و پس از خداحافظی از آن واحد به یگان خودمان برگشتیم و مأموریت موفق آمیز خود را به لشکر گزارش دادیم.

درجه تشویقی ستوانسومی

مجددا فرمانده لشکر ما را احضار کرد. در قرارگاه لشکر ۲۱ ضمن قدردانی و تشویق سربازان همراه من، هر کدام یک درجه گروهبانی و مبلغی پاداش نقدی دریافت کردند. بعد نوبت به من رسید. آنها هر چه اصرار کردند پاداش بگیرم قبول نکردم و فقط گفتم قولتان فراموش نشود. یعنی در مقابل هر یک دستگاه تانک زده شده دو گلوله موشک به من بدهید و قبول کردند.

دو روز بعد از آن تیمسار ظهیرنژاد، فرمانده وقت نیروی زمینی، به منطقه آمدند که وضعیت مرا به عرضشان رسانده بودند. همچنین گفته بودند تا حالا چند بار برای وی، یعنی بنده تقاضای ستوان سومی شده، اما به علت نداشتن مدرک دیپلم با یک درجه بالاتر موافقت نشده و الآن ستوانیار دوم است من را به حضور تیمسار احضار کردند. در قرارگاه تیپ من به حضورشان رسیدم بعد از اظهار محبت و خرسندی، چگونگی عملیات تنگه رقابیه را سؤال کردند و من تمام ماجرا را شرح دادم. از همانجا بوسیله

تلفن با شورای عالی دفاع تماس گرفتند و مشخصات مرا گفتند و پس از کسب اجازه مرا به درجه ستوانسومی مفتخر نمودند . از آن زمان به بعد من با حفظ شغل خود یعنی تیرانداز موشک تاو، فرمانده دسته سازمانی موشک انداز تاو شدم و مسئولیت دسته تفنگ ۱۰۶ و بعدها دسته مایوتکا را هم به عهده من گذاشتند .

پیوستن گردان به یگان اصلی

در تاریخ ۱۰ شهریور سال ۱۳۶۰ جهت شرکت در عملیات دهلاویه به تیپ ۳ لشکر ۹۲ مأمور شدم. در آنجا متوجه شدیم بر اثر شدت آتش دشمن و اصابت ترکش چرخهای جیپ قبضه و مهمات بیار، پنجر شده‌اند. ما نمی توانستیم از آنها و موشک انداز استفاده کنیم. چند روزی که در آن واحد بودیم با آرپی جی ۷، دو دستگاه نفربر را منهدم کردیم.

عملیات تمام نشده بود که ما را از لشکر احضار کردند و گفتند : گردان شما از زیر امر لشکر ۲۱ خارج شده و به شیراز رفته ، شما هم خودتان را به واحدتان معرفی کنید . پس از خداحافظی عازم شیراز شدیم که پس از چند روز مرخصی و در بازگشت به پادگان متوجه شدیم که تیپ ۵۵ هوابرد که تا آن موقع در غرب سوسنگرد و دهلاویه بود، به منطقه رقابیه رفته‌اند و گردان ۱۳۵ نیز به آنها ملحق شده است. گردان هم از شیراز حرکت کرده و در رقابیه مقابل ارتفاعات میشداق، در خط پدافندی ، به خیل دلاوران زیر امر تیپ پیوسته است.

مقدمات عملیات فتح المبین

چند ماه بعد همه خبر از یک حمله بزرگ و به قولی سراسری در طول جبهه ها می دادند . اما هیچ کس نمی دانست زمان حمله چه زمانی است اواخر اسفند سال ۶۰ بود . سپاه ، بسیج و ارتش ادغام شده بودند و تمام جوانب برای یک حمله بزرگ آماده بود .

در شب ۲۹ اسفند ، وضعیت مقداری غیر عادی شد. رفته رفته دیدیم تیراندازی شدیدتر می شود. به همین خاطر از طرف گردان دستور آماده باش دادند . ما از شنیدن این خبر خوشحال شدیم چون فکر کردیم حمله ای که ماهها در انتظارش بودیم فرا رسیده ولی بعداً متوجه شدیم که عراق پیشروی کرده و با تمام قدرت آتش تهیه ، در حال پیشروی است چند ساعت بعد شنیدیم که نفرات پیاده دشمن به مواضع پدافندی گردان نزدیک شده و در بعضی نقاط پدافندی گردان سمت راست ما رخنه نموده ولی هنوز از ادوات زرهی آنها خبری نبود . ما نیز در شب کاری نمی توانستیم انجام دهیم . طبق معمول به علت آسیب پذیری خودرو موشک انداز و مهمات آن سعی کردیم مقداری دور از خط اول باشیم بنابراین در اطراف پاسگاه فرماندهی مستقر شدیم و صبر کردیم تا صبح شود . وقتی هوا روشن شد دستور حرکت داده شد

و ما با فریاد یا حسین (ع) حرکت کردیم. خود را به فرماندهی گردان معرفی کردیم و در موضعی که قبلاً پیش بینی کرده بودیم مستقر شدیم.

وقتی به منطقه نگاه کردیم دیدیم تا چشم کار می‌کند تانک دشمن است که به طرف ما می‌آید منتظر بودیم تانکها نزدیک شوند تا برد سلاح ما به آنها برسد ولی دیدم تانکها سه قسمت شدند دسته اول در فاصله بیش از سه کیلومتر که خارج از برد و روبروی منطقه ما ایستاده بودند شروع به تیر اندازی کردند، چون نتوانسته بودند نفوذ کنند. تعداد دیگری از تانکها به طرف گردان سمت راست ما رفتند که در آن نفوذ شده بود. سمت راست که هیچ نیروئی مقابل آنها نبود پیشروی کردند من در این موقع پیش خودم فکر کردم اگر این تانکها همانطور به حرکت خودشان ادامه بدهند، ما در محاصره قرار می‌گیریم تصمیم گرفتم تا دیر نشده، جلوی آنها را بگیرم. البته کار سختی بود، زیرا دایره تیراندازی دشمن کسی جرأت نداشت سر خود را از سنگر بیرون آورد، چه برسد به اینکه جلو تانک باشد و بر روی آنها آتش بگشاید. من با توکل به خدای بزرگ و با فریادهای یا حسین و یا مهدی ادرکنی، به همراه دو نفر درجه دار شجاع و با ایمان و دو نفر سرباز به نامهای گروهبان محمد علی کارگر و گروهبان علی نظر دهقان و سربازان حبیب ا. هوشمند و محمد طاهری که خدمه بودند، جلو رفتیم وقتی تانکها در برد موشک قرار گرفتند تنها چیزی که



می توانستم در پشت آن پنهان شوم ، بوته های بلند و درختچه های کنار بیابانهای خوزستان بوده ، با اختفا در پشت آنها توانستم اولین تانکی را که مستقیم به طرف ما تیراندازی می کرد ، منهدم بکنم . بعد با خیال راحت تر تانکهای دیگری که پهلوی و یا پشت به ما بودند منهدم کردم چون باک سوخت تانکهای عراقی در سمت راست قرار دارد و آن قسمت به طرف ما بود هر کدام را که نشانه می رفتم و میزدم خوشبختانه آتش می گرفت و این کار باعث بالا رفتن روحیه نفرات خودی و تضعیف روحیه دشمن می شد . به خصوص وقتی در مدت کمتر از نیم ساعت ، سیزده دستگاه تانک را منهدم کردم ، بقیه تانکها عقب نشینی کرده ، فرار را برقرار ترجیح دادند .

زمانی که چهار دستگاه تانک و تعداد دو دستگاه نفربر را در حال عقب نشینی منهدم کردم دیدم دیگر خدمه های دشمن یکی بعد از دیگری از تانکها خارج شده و پا به فرار گذاشتند . وقتی چنین دیدم دیگر به طرف آنها شلیک نکردم . این کار دو علت داشت . اول اینکه تانکهای سالم به دستمان بیفتد و دوم اینکه بی جهت موشک تاو گرانها و کیمیا ب را به هدر ندهم یاد می آید که در آن روز فقط دو دستگاه نفربر را منهدم کردم آن هم زمانی بود که تانکها یکی بعد از دیگری منهدم می شدند موقعی که عقب نشینی می کردند ، نفرات پیاده دشمن که به یگان سمت راست ما نفوذ کرده بوده اند سوار نفربر شده و می خواستند فرار کنند . دیدم

حداقل بر روی نفربر بیش از ۲۵ تا ۳۰ نفر سوار شده به سرعت منطقه را ترک کرده دور می شوند. به خاطر تضعیف روحیه دشمن و وارد آوردن تلفات بیشتر به دشمن، آن نفربر و نفراتی را که بر آن سوار بودند هدف قرار دادم و بیش از چند متر به هوا پرتاب شدند.

چند روز بعد از آن یعنی چهارم فروردین بعد از عملیات فتح المبین وقتی منطقه به تصرف نیروهای ما درآمد رفتیم، دیدم اطراف نفربرها پر از اجساد عراقی‌ها است که در اثر اصابت موشک ما از بین رفته اند و عراقی‌ها نتوانسته بودند آنها را تخلیه کنند.

بدین ترتیب حمله عراقیها که بنا به گفته خودشان می خواستند تا هفت تپه پیشروی کنند با شکست سنگینی مواجه شد. از طرفی بیشترین روحیه برای نیروهای ما فراهم آورد تا بلافاصله عملیات فتح المبین انجام گیرد.

عملیات فتح المبین

در طول جبهه ها همه از حمله بزرگ نام می بردند . این انتظار چند ماه به طول انجامید و بالاخره در دوم فروردین ماه ۱۳۶۱ در جبهه های غرب کرخه و دشت عباس و عین خوش ، شوش و رقابیه نیروهای خودی عملیات فتح المبین را با موفقیت شروع کرده و منطقه بسیار وسیع را به تصرف درآوردند و تیپ هوابرد که در مقابل تنگه رقابیه میشداغ مستقر بودند ، در شب دوم فروردین ماه ۶۱ حمله را آغاز کرد .

نیروهای پیاده ، متشکل از ارتش جمهوری اسلامی ایران و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، شبانه حرکت کرده ، پس از پشت سر گذاشتن میادین مین و سیمهای خاردار به مواضع دشمن نفوذ کرده و با آنها درگیر شدند و قسمتی از سنگرهای پدافندی آنها را تصرف کرده و به پیشروی خودشان ادامه دادند و ما هم طبق معمول منتظر صبح و روشن شدن هوا بودیم وقتی هوا روشن شد به همراه سایر نفرات خدمه و سلاح های ضد تانک و با فریاد یا حسین برای پیوستن به نیروهای پیاده و پشتیبانی آنها در مقابل ادوات زرهی دشمن به حرکت در آمدیم .

نجات از میدان مین

یادم می آید آن روز معجزه ای رخ داد که هرگز آن را فراموش نمی کنم. آن روز خودم پشت فرمان نشسته بودم و با آخرین

سرعت به منطقه ای که قبلاً در اشغال عراقیها بود حرکت می کردم. وقتی از پشت تپه ماهورها سرازیر شدم یکنفر عراقی درست در چند قدمی ما نمایان شد. او با دیدن ما به علامت تسلیم دستهایش را بالا برد و من بلافاصله ماشین را نگه داشتم تا او را دستگیر و اطلاعاتی در مورد میدان مین از وی بگیرم. دیدم خودرو مهمات بیار که پشت سر ما می آمد حدوداً بیست متر جلوتر رفت و ایستاد تعجب کردم وقتی علت را پرسیدم فهمیدم راننده آن وقتی میخواست پیاده شود که پیش ما بیاید دیده بود که ماشین در میدان مین است و تمام اطراف ماشین مین گذاری شده، خوشبختانه با آن همه مین، ماشین روی آنها نرفته بود. راننده با دیدن مین شوکه شد. حتی نتوانست آنطور که جلو رفته دنده عقب بیاید، تا اینکه خودم پشت فرمان نشستم و آن را به عقب آوردم. وقتی به آنصورت به آن عراقی برخورد کردم، پی بردم که چقدر در پناه لطف الهی قرار گرفته ام. خداوند آن عراقی را وسیله ای قرار داده بود که با ماشین جلوتر نروم و زنده بمانم تا بتوانم بیش از پیش دین خود را نسبت به هدفها و آرمانهای انقلاب اسلامی و دفاع از آب و خاک میهن اسلامی ادا کنم.

به هر صورت با دستگیری آن عراقی و بررسی میدان مین، معبر را پیدا کردیم و جلو رفتیم. به اولین سنگر که رسیدیم به تعداد ۱۶ نفر عراقی که در سه تا سنگر باقی مانده بودند برخوردیم، در حالی که نفرات من جلو آنها بودند از ترس جرأت نمی کردند تا



تیراندازی بکنند. پس از دستگیری و تخلیه آنها جلو رفتیم . به نفرات پیاده خودمان که رسیدیم دیدیم تعدادی از تانکهای دشمن به طور مداوم تیراندازی می کنند و جلوی پیشروی نفرات خودی را گرفته اند. بلافاصله جیب قبضه را پایین آوردیم و پس از تست و اطمینان از سالم بودن قبضه مجددا موضع گرفتیم و آن تانکی را که به ما تیراندازی کرده بود منهدم کردم و پس از آن یک تانک دیگر را زدم . با انهدام تانک آخری ، دیگر خبری از دشمن نبود .

پس از پایان مأموریت مجددا به واحد خودمان برگشتیم . در اینجا خالی از لطف نمی بینم که یادآور شوم در هر عملیاتی کارهای دیگر نظیر شناسائی مناطق مین گذاری و تیراندازی های زیاد از یک موضع انجام می دادیم . با یاری خداوند متعال که احساس می کردم همیشه به یاریم می شتابد و در عملیاتها حافظ ماست ، خطرها را به جان می خریدم .

عملیات فتح المبین خیلی زود تمام شد بعد از تصرف کامل هدف یعنی تنگه رقابیه و ارتفاعات میشداغ خبری از دشمن نشد و این سؤال همیشه برای من باقی ماند که چرا از موفقیت استفاده نکردیم و این تنها مربوط به عملیات فتح المبین نبود بلکه عملیات بیت المقدس و مسلم ابن عقیل نیز اینطور بود . چون در این عملیات ها وقتی هدف تصرف شد هر چه نگاه می کردیم خبری از دشمن نبود . نیروهای خودی می توانست کیلومترها پیشروی کنند،

ولی تنها به هدف تعیین شده اکتفا می کردیم . به نظر من استفاده از موفقیت انجام نمی شد و یا شاید چون من به مسائل تاکتیکی آگاهی نداشتم ، این سؤال برایم باقی مانده است .

عملیات بیت المقدس

پس از گذشت چند روز از پایان عملیات پیروزمندانه فتح المبین ، روزی دستور دادند که بایستی تیپ به اطراف اهواز حرکت کند این خبر تقریباً باور نکردنی بود . چون بعد از عملیات به آن وسیعی به این زودیها امکان عملیات جدید نبود و اگر هم می بایست عملیات جدیدی صورت گیرد چرا به این ضرب الاجلی؟ این مسئله قدری سؤال برانگیز بود ولی کسی درست نمی دانست که قرار است عملیات بیت المقدس شروع شود .

به هر ترتیبی بود حرکت کردیم و به اهواز رسیدیم و به زودی در تأسیسات شرکت پیروز مستقر شدیم پس از استقرار، اکثر پرسنل به مرخصی اعزام شدند. پس از مراجعت از مرخصی جهت عملیات جدید به پشت رودخانه کارون روبروی ایستگاه حسینیه اعزام شدیم. بعد از چند روز آمادگی و شناسائی محورها در شب ۱۰ اردیبهشت ۶۱ با گذشتن از پل شناور که زوی رودخانه کارون احداث شده بود عملیات بیت المقدس را شروع کردیم .

در آغاز عملیات، یگانهای تیپ ۵۵ هوابرد زودتر از یگانهای دیگر به هدف رسیده بودند و توانستند پس از درگیری شدید تعداد زیادی از پرسنل دشمن را به هلاکت برسانند و با گرفتن تعدادی

اسیر ، مواضع اولیه قبل از جاده اهواز- خرمشهر را به تصرف خود در آورند که خود شاهد بودم این خبر را خیلی سریع به وسیله بی سیم جهت اطلاع و روحیه دادن به یگانها مخابره کردند. یگانهای دیگر با تلاش فراوان به هدفهای اولیه خود دست یافتند. ما با سلاحهای ضد تانک همگی منتظر دستور حرکت بودیم. با نزدیک شدن به صبح هر چه با فرماندهی تماس گرفتم ، به علت دور بودن نتوانستیم صدای آنها را دریافت کنیم و اگر آنها هم میخواستند با ما تماس بگیرند صدایشان به ما نمی رسید. همینکه هوا روشن شد با تمامی سلاحهای ضد تانک گردان که زیر امر من بودند حرکت کردیم که خودمان را به یگانهای پیاده برسانیم اما هرچه رفتیم یگانهای خودی را ندیدیم ، تا اینکه به نزدیک جاده اهواز-خرمشهر رسیدیم. از دور تانکها و نفربر های مسلح به مالیوتکای دشمن را دیدم که مدام تیراندازی می کنند. نفرات پیاده خودی هم چند کیلومتری سمت چپ ما سعی داشتند به جاده اهواز - خرمشهر نزدیک شوند. اما حرکت تانکهای مستقر در روی جاده آسفalte به سختی صورت می گرفت و پیشروی آنها کند شده بود. دستور دادند تفنگهای ۱۰۶ م م که ۱۰ قبضه بودند به صورت دشتبان آرایش گرفته و با آتش و حرکت پیش بروند تا در برد موشک تاو قرار بگیرند، همین کار انجام گرفت. با ۱۰ قبضه تفنگ ۱۰۶ و با دو قبضه موشک به صورت خط زنجیر حرکت کردیم و یک در میان سلاحهای تفنگ ۱۰۶ تیراندازی می کردند و



پیش می رفتیم تا به برد موشک رسیدیم . در این هنگام من شروع به تیر اندازی و انهدام تانکها و نفربرهای مسلح به موشک مالیوتکا کردم . وقتی تعداد ۱۴ دستگاه تانک و نفربر را در روی جاده منهدم کردم بقیه تانکها از روی جاده عقب نشینی کردند و نیروهای پیاده توانستند خودشان را به جاده برسانند . البته باز هم کمک و یاری خدا بود که ما بدون آسیب به آن صورت در مقابل آن همه تانک دشمن که بی وقفه سعی می کردند ما را مورد هدف قرار دهند، ایستادیم و آنها را منهدم کردیم .

در همان زمان وقتی می خواستم تانکی را مورد هدف قرار دهم ، پشت دوربین موشک تاو نشستم ، یکی از خدمه ها فریاد کشید : غفاری مواظب باش موشک می آید . ولی من تا بیایم از خود حرکتی نشان دهم دیر شده بود . خدا شاهد است ، موشک مالیوتکا که دشمن شلیک کرده بود از چند سانتی متری از کنار گوشم رد شد و چند متر پشت سر من به زمین خورد و منفجر شد . حتی سیم موشک مالیوتکا بین آنتن بیسیم پی آر سی ۴۶ که روی جیب نصب بود و قبضه موشک تاو که روی جیب سوار بود قرار گرفت که بوسیله سوزاندن توانستیم آن را پاره کنیم و تغییر مکان دادیم .

حدوداً ۲۰۰ الی ۳۰۰ متر به چپ رفته و آن ۱ نفربری را که تیراندازی می کرد ، منهدم کردم . آن روز بعد از تصرف جاده اهواز - خرمشهر ، تیراندازی دشمن شدت گرفت و بعد از دیدبانی

گزارش شد که عراقیها با تعداد زیادی تانک شروع به پاتک کرده و از سمت راست به گردان ما نزدیک می شوند تا خود را به جاده برسانند . به من نیز خبر دادند که خودم را به یگان سمت راست برسانم . با دیگر خدمه موشک سوار جیپ شدیم و به طرف جلو حرکت کردیم در آنجا دیدم تا چشم کار می کند تانک عراقی است . ما شروع به تیراندازی کردیم چهار تانک منهدم کرده بودم که بقیه تانکها شروع کردند به عقب نشینی، فقط یک موشک دیگر داشتم، دنبال تانک می گشتم، در همین زمان یک تانک را که ایستاده و تیراندازی می کرد انتخاب نمودم و به طرف آن شلیک کردم . اما یک اتفاق باور نکردنی رخ داد، وقتی موشک را به سمت هدف هدایت می کردم ، درست در زمانی که موشک می خواست به هدف برخورد یک تانک که عقب نشینی می کرد و تعداد زیادی از نفرات دشمن روی آن سوار بودند ، در مسیر موشک و هدف قرار گرفت و موشک به آن اصابت کرد . آن تانک با نفراتی که روی آن بودند منهدم شد.

سربازی که اشک شوق می ریخت

وقتی موشکهای ما تمام شد ، با هماهنگی که با جناب سرهنگ مهرپویا فرمانده گردان ۱۵۸ کردم تعدادی موشک تاو از گردان آنها گرفتم و به گردان خودمان منتقل کردم . در این هنگام سربازی سراغ مرا گرفت . وقتی پیش من آمد در حالی که اشک شوق می ریخت و دعا و ثنا می کرد، گفت: ما چند نفر بودیم . رفته بودیم



جلو و از داخل سنگرهای عراقی ، غنائم جمع می کردیم و آنها پاتک کردند و ما را اسیر کردند . حتی تفنگهای ما را گرفتند می خواستند دستهای ما را ببندند که ناگهان دیدند که تعدادی از تانکهایشان منهدم می شود و بقیه هم عقب نشینی می کنند چون با نفربر آمده بودند . بدون اینکه به ما کاری داشته باشند با عجله دویدند ، سوار نفربرها شدند و عقب نشینی کردند و ما هم به یگان برگشتیم . من هم با اظهار اینکه خواست خدای مهربان بود و مرا وسیله قرار داده بود که آنها اسیر نشوند صورت او را بوسیدم و دلداریش دادم. دیگر آن روز خبری از دشمن نشد. فردای آن روز با یکی دو کیلومتر جلو رفتن بوسیله تفنگ ۱۰۶ دو دستگاه نفربر منهدم کردیم و برگشتیم پشت جاده اهواز - خرمشهر .

بار دیگر مجروح شدم

عصر روز ۱۴ اردیبهشت ماه در حالی که روی جاده آسفalte پشت قبضه تیرانداز نشسته بودم، می خواستم تانکی را هدف قرار دهم که آن تانک زودتر از من شلیک کرد. گلوله تانک درست روبروی من به لبه آسفالت اصابت کرد. ضمن اینکه موج انفجار مرا از روی جیب به پایین پرت کرد ، ترکشی هم به سمت چپ صورتم خورد وقتی دست روی صورتم گذاشتم احساس کردم قسمتی از صورتم رفته است، ترکش صورتم را شکافته بود. بطوریکه فکر کردم کارم تمام است . با فریاد یا حسین تقریباً از هوش رفتم تا اینکه آمبولانس آمد و مرا تخلیه کرد . در بین راه از شدت درد کاملاً از هوش رفتم ، ولی خواست خدا بود باز هم زنده

بمانم و بیش از پیش در راه او و قرآن و اسلام و میهن اسلامی خدمت کنم . پس از دو ماه بستری در بیمارستان و استراحت تا حدودی بهبودی نسبی بدست آوردم و با توجه به زمزمه هائی که در مورد مأموریت گردان ما در خارج از کشور یعنی لبنان بر سرزبانها بود ، به یگان خود در چنانچه ملحق شدم . اما در حین این مأموریت به دستور امام رضوان ... علیه، مأموریت ما نیمه تمام ماند و لغو گردید .

عملیات مسلم ابن عقیل

پس از چندی، جهت اجرای عملیات مسلم ابن عقیل در سومار به گیلانغرب اعزام شدیم که پس از شناسائی هایی که در منطقه عملیاتی سومار به عمل آمد با در نظر گرفتن همه جوانب، شب ۱۰ مهرماه ۶۱، عملیات مسلم ابن عقیل آغاز شد. یگانهای پیاده، شبانه بعد از تصرف هدفهای اولیه یعنی ارتفاعات بند پیر علی به اهداف اصلی که ارتفاعات کهنه ریگ و گیسکه و ۴۰۲ و ارتفاعات مشرف به گیسکه و ارتفاعات ۴۰۲ و ارتفاعات مشرف به مندلی عراق بود پیشروی کرده با دشمن درگیر شده و با کمترین تلفات و با کشتن تعداد زیادی از آنها و به اسارت درآوردن تعدادی، هدف را تصرف کردند. البته گرفتن هدف به سادگی گفتن نیست. آنهایی که در آن منطقه بودند حرفهای مرا تأیید می کنند و به چشم خود دیدند گذشتن از آن همه میادین مین و سیم خاردار بسیار مشکل است و ویژگی منطقه طوری بود که بیشتر جاها برای بالا رفتن از ارتفاع از نردبان و طناب استفاده می شد.

آن شب وقتی یگانها بوسیله بی سیم جهت تخلیه، آمبولانس می خواستند به علت نبودن راه جواب داده می شد تا صبح تحمل شود. وقتی صبح شد بیش از همه آمبولانس و سلاحهای ضد تانک

لازم بود که به جلو اعزام شوند. همچنین مهمات، آب، غذا، با توجه به اینکه اگر لودر یا بلدوزر بود می توانستند خاکریز بالای بند پیرعلی را بردارند و جلو رفتن میسر می شد. من با شناسائی که از منطقه به عمل آوردم از یک منطقه پرتگاه عبور کردم و خطر را به جان خریدم، جیب موشک انداز تاو را از آن عبور دادم و بعد از آن جیب حمل مهمات را نیز از دره عبور دادیم و خودمان را به جاده هائی که قبلا از سومار به ارتفاعات کهنه ریگ می رفت و حالا تحت اشغال عراقیها بود رساندیم.

من به خیال اینکه عراقی ها خودشان از این جاده استفاده می کنند و ممکن نیست مین گذاری شده باشد با آخرین سرعت پیش می رفتم غافل از اینکه عراقیها از جاده سمت چپ آن استفاده می کردند و آن جاده را مین گذاری کرده بودند. بعد از طی مسافت ۳ کیلومتر، از دور متوجه یک مین ضد تانک قوی در جاده شدم. با مهمات از آن مین رد شدم، ولی با توجه به سرعتی که داشتم نتوانستم خودرو را کنترل نمایم. از این رو چرخ ماشین روی مین بعدی رفت و خوشبختانه خدا باز هم مهربانی کرد و به فریادم رسید و برای من هیچ اتفاقی نیفتاد. فقط مقداری موج انفجار مرا گرفت ولی چهار لاستیک ماشین ترکید و مقداری ترکش مین هم به زیر ماشین اصابت کرد که چندان کاری نبود.

بعد از آن منتظر شدم تا جیب حامل مهمات بیاید. جیب آمد و با گرفتن دو تا چرخ زاپاس چرخهای خود را عوض کردیم و بعد



از آن با بستن سیم تلفن به مینهائی که تله شده بودند ، در حدود ۲۰۰ متر از جاده را پاکسازی کردیم و خودمان را به ارتفاعات کهنه ریگ رساندیم. وقتی وضعیت منطقه را که شامل دره ها و تپه ماهور بود بررسی کردم، دیدم عراقیها با تانکها و نفربرها مشغول انجام پاتک می باشند، اما به علت ویژگیهای ذکر شده نمی توانستند پیشروی کنند و از هر ارتفاعی بالا می آمدند، در تیررس ما می رسیدند . من بوسیله موشک ، چند دستگاه تانک را منهدم کردم. آن روز شش دستگاه و در روزهای بعد ۹ دستگاه تانک دیگر را منهدم کردم که باز هم دستور جابجائی تیپ هواپرد داده شد و ما منطقه را به یگان دیگری واگذار کردیم.

عملیات های والفجر ۱ و ۲ و ۳

برای شروع عملیات دیگر به منطقه عین خوش وارد شدیم در این منطقه بعد از چند ماه شناسائی و آمادگی و هماهنگی لازم در شب ۲۱ فروردین ماه ۱۳۶۲ عملیات والفجر ۱ آغاز شد و تنها یگانی که توانست هدفهای از پیش تعیین شده را تصرف کند ، تیپ ۵۵ هوابرد بود . اما متأسفانه به علت عدم موفقیت سایر یگانها در این عملیات تیپ ۵۵ هوابرد با دادن تعداد زیادی شهید و مجروح ، توان رزمی خود را از دست داد و در نتیجه با یگانی دیگر تعویض گردید و آن یگان هم متأسفانه نتوانست دوام بیاورد که دستور عقب نشینی دادند . البته هم تیپ ۵۵ هوابرد و هم یگان جانشین در عدم نگاهداری مواضع تصرف شده ، مقصر نبودند ، زیرا تمام تلاش و کوشش خودشان را انجام دادند و این عراق بود که تمام امکانات و توان خود را متوجه آن منطقه کرده بود. در حدود ۴۸ ساعت به قول معروف در منطقه با آتش تمام سلاحهای خود جهنمی به پا کرده بود . من در آن عملیات نتوانستم کاری انجام دهم ، زیرا منطقه متصرف تقریباً منطقه محدودی بود .

در اثر تیراندازی دشمن نفرات پیاده ما حتی نمی توانستند از سنگر سر بالا بیاورند ، چه برسد که من یا همراهان با آن آسیب پذیری که نسبت به سلاحمان داشتیم برویم و روی ارتفاع ایستاده

ایستاده تیراندازی کنیم. از آن طرف تانکهای دشمن از روی ارتفاعات ۱۶۵ جنب پاسگاه بجلیه راه یگانهای خودی را هدف قرار داده بودند و چند تا آمبولانس را که جهت تخلیه مجروحین به جلو می‌رفتند منهدم کرده بودند. این اخبار به من اطلاع داده شد. من نیز رفتم مقابل ارتفاع ۱۶۵ و مشاهده کردم تانکها داخل سنگر هستند و زمانی که می‌خواستند تیراندازی کنند بیرون می‌آمدند. یعنی تیراندازی می‌کردند و زود به داخل سنگر بر می‌گشتند. من هم موشک انداز را موشک گذاری کردم و آماده زیر تپه نگاه داشتم، به کمک تیرانداز و راننده، قبضه را هماهنگی کردم و منتظر فرصت باقی ماندم. در همین حال با دوربین دو چشمی منطقه را نگاه کردم. دیدم که یکی از تانکها حرکت کرد و از سنگر بیرون آمد. همزمان با آن تانک و به فرمان من، ما هم بالای تپه حاضر شدیم. بدون فوت وقت پریدیم پشت قبضه و بدون آنکه تانک فرصت تیراندازی را پیدا کند، من شلیک کردم و با اصابت موشک و آتش گرفتن آن، بقیه تانکها دیگر جرأت بیرون آمدن از سنگرشان را پیدا نکردند و بدینوسیله توانستم جلوی تیراندازی آن تانکها را بگیرم تا آمبولانسها بتوانند رفت و آمد کنند. بعد از عملیات والفجر ۱، تیپ هواپرد مدتی در منطقه عین خوش بود تا اینکه عملیات موفقیت آمیز والفجر ۲، در منطقه حاج عمران شروع شد. در آن عملیات به علت کوهستانی بودن منطقه، دشمن نتوانسته بود از تانک استفاده کند ولی به وسیله هلیکوپترهای توپدار به هر شکل آزادی عمل نیروهای ما را سلب کرده بود.



احضار من به دستور شهید صیاد شیرازی

تیمسار شهید صیاد شیرازی فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش دستور داده بود که برای مقابله با هلیکوپترهای دشمن، من به آن منطقه اعزام شوم و در آن موقع بنده در مرخصی بودم و این دستور به وسیله تلفن به من ابلاغ شد. سریعاً خودم را به منطقه عملیاتی یگانم رساندم و از آنجا به منطقه حاج عمران اعزام شدم. پس از چندین روز حضور در حاج عمران و کسب هدفهای به دست آمده، چون در این زمان عملیات والفجر ۳ در منطقه مهران شروع شده بود با توجه به موقعیت یگانهای خودی در آن منطقه دستور آمد: غفاری هر کجا هست خودش را به منطقه عملیاتی مهران برساند. ما با دریافت دستور و مهمات مورد نیاز غروب از عین خوش حرکت کردیم و نیمه های شب خودمان را به تیپ ۴ لشکر ۲۱ حمزه معرفی نمودیم که همان موقع به وسیله راهنما برای ملحق شدن به یکی از گردانهای در خط با چراغ خاموش جلو رفتیم. وقتی به آن گردان رسیدیم صبح شده بود. پس از روشن شدن هوا به وسیله دوربین منطقه را نگاه کردم. دیدم زیر ارتفاعات قلاویزان تا چشم کار می کند تانک و نفربر زرهی دشمن است که تقریباً منطقه را احاطه کرده و می خواستند نیروهای ما را در شهر مهران و ارتفاعات کله قندی و اطراف آن محاصره کنند که به علت وجود رودخانه خشک در جنوب مهران مقابل ارتفاعات قلاویزان، دشمن نتوانسته بود تانکهایش را عبور بدهد. چند تانک هم که نتوانسته بودند از آن رودخانه رد شوند به وسیله نیروهای ما

منهدم شده بودند. آن روز من تا بعد از ظهر منطقه را شناسائی کردم تا ببینم از کجا می توانم خودم را به تانکهای دشمن نزدیک کنم و آنها را منهدم نمایم. منطقه زیر دید مستقیم دشمن بود و تمام فعالیت نیروهای ما را زیر نظر داشتند و به وسیله سلاحهایشان ما را می کوبیدند. تا اینکه عصر تصمیم گرفتم با توجه به دید دشمن هرچه سریعتر خودم را به پشت دیوارهای یک آبادی که بین نیروهای ما و عراقیها بود برسانم و همین کار را زیر رگبار گلوله های دشمن انجام دادم. وقتی خودم را به محل مورد نظر رساندم تقریباً محل امنی بود که از آنجا به راحتی توانستم هدفهایی را که در برد موشک قرارداشت انتخاب کنم و با استفاده از پوشش دیوارهای آن آبادی و به یاری خدا توانستم تعداد ۵ دستگاه تانک را منهدم کنم.

یک ساعت پس از آن، عراقیها شروع به عقب نشینی کردند و بعد که هوا تاریک شد هنوز کسی نمی دانست هدف دشمن از این حرکت چیست؟ ولی فردایش وقتی با دوربین منطقه را نگاه کردم، در منطقه روز قبل اثری از دشمن ندیدم. موضوع را به فرماندهی آن گردان اطلاع دادم و خودم هم با خدمه های موشک انداز اولین نفراتی بودیم که به منطقه ای که عراقیها از آنجا عقب نشینی کرده بودند رسیدیم. وقتی منطقه را نگاه کردیم مملو از ادوات زرهی منهدم شده و جنازه های عراقیها بود. جنازه ها معلوم بود از چند روز قبل مانده و بوگرفته بودند. عراقیها حتی جنازه های نیروی خودشان را تخلیه نکرده بودند.



دشمن ۹ نفر از بسیجی‌ها را با دست بسته به شهادت رسانده بود

وقتی منطقه را گشت می‌زدیم ، از یک جا بوی خیلی زیادی به مشام می‌آمد . وقتی به آن سمت رفتیم دیدیم داخل یک چهار دیواری که قبلا موتور خانه چاه آب بود، تعداد ۹ نفر از نیروهای بسیجی ما را که همگی از شهر بابک کرمان بودند با دست بسته به طرز فجیعی تیرباران کرده بودند . در آنجا بیش از پیش به ناجوانمردی نیروهای عراقی پی بردم و دیدم این بی رحمها اگر موقعیت به دستشان بیفتد از هیچ جنایتی کوتاهی نمی‌کنند .

احضار به قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع)

پس از عقب نشینی دشمن ، حدود یک ماه در آن منطقه بودیم که مجددا دستور آمد ستوان غفاری هر چه زودتر خود را به قرارگاه حمزه سیدالشهدا در ارومیه معرفی نماید که پس از دریافت دستور حرکت نمودم و در تاریخ ۱۲ شهریور ۶۲ خودم را به قرارگاه فوق الذکر معرفی نمودم و از آنجا به قرارگاه مالک اشتر در پیرانشهر اعزام شدم که پس از توجیه برای مقابله و مورد هدف قرار دادن هلیکوپترهای دشمن به ارتفاعات حاج عمران رفتم که بعد از مدتی کمین خبری از فعالیت هلیکوپترهای دشمن نشد که ناچاراً به پادگان پیرانشهر باوگشتم. در آنجا ضمن تعمیر و راه اندازی موشک‌اندازهای تاو تیپ ۱ لشکر ۶۴ به مدت یک هفته برای پرسنل دسته‌های موشک آن تیپ آموزش گذاشته و تجربه‌های



به دست آمده در طول عملیاتهای رزمی را بیان کردم. بنا به دستور، به سوی سومار برگشتیم و از یگان خود که از عین خوش به آنجا آمده بودند ملحق شدم. پس از آن چند بار دیگر تیپ هوابرد از سومار به دارخوین و از دارخوین به شوش جابجائی انجام داد.

عملیات بدر

در شوش، گذشته از برنامه آموزش یگانی و آموزشهای هلی‌برن و مانورهایی که انجام می‌دادیم، بوی عملیات جدید به مشام می‌آمد ولی کسی هنوز از تاریخ و محل دقیق آن خبر نداشت تا اینکه اوایل اسفندماه سال ۶۳ جهت شرکت در عملیات بدر به منطقه جفیر اعزام شدیم. پس از استقرار در منطقه جفیر و گرفتن دستور، در روز بیستم اسفندماه سال ۶۳ عملیات بدر با نیروهای مشترک ارتش و سپاه در منطقه هور الهویزه شرق دجله عراق آغاز گردید. در ابتدای عملیات نیروهای پیاده با یورش دلاورانه خود دشمن را کاملاً غافلگیر کرده بودند. ولی از آنجایی که تنها راه تدارکاتی ما از پل خیبر در جزایر مجنون و بوسیله قایق بود، تدارکات یگانها با مشکل مواجه بود با توجه به موضوع ذکر شده برای نیروهای پیاده مشکلات زیادی پیش آمده بود که ما خبری از آن نداشتیم.

خود را به فرمانده تیپ و برادر رحیم صفوی معرفی نمودم

پس از دو روز یعنی عصر روز ۲۳ اسفندماه سال ۶۳ دستور حرکت به سلاحهای ضد تانک صادر شد و گفتند: ستوان غفاری هر چه زودتر در جزیره مجنون خودش را به حضور فرمانده تیپ و



برادر صفوی ، قائم مقام سپاه پاسداران معرفی نماید . من بلافاصله با جیپ قبضه موشک تاو و جیپ مهمات بیار که تعداد ۱۹ موشک را روی آن جاسازی کرده بودیم ، به همراه خدمه موشک انداز حرکت کردم و نزدیک غروب خود را به حضور برادر صفوی و جناب سرهنگ محمدی فرمانده تیپ هوابرد معرفی نمودم.

پس از توجیه با نقشه و کروکی منطقه آنها اظهار داشتند بچه‌ها سخت به شما نیاز دارند و بایستی شبانه بوسیله هلیکوپتر خودت را به آنها برسانی و کمکشان کنی . من قول دادم مطمئن باشید به یاری خدا هر چه تانک باشد نمی گذاریم جلو بیایند و آنها را می زنیم ، به شرطی که موشک رسانده شود. آنها تأکید کردند ؛ خاطر جمع باش . یک هلیکوپتر مأمور است و فقط موشک مورد نیاز شما را می آورد. پس از گفتگوها و قرار و مدارها در ساعت ۹ شب بوسیله هلیکوپتر شنوک در آن طرف هورالهویزه ، شرق دجله پیاده شدیم. پس از پیاده شدن و برگشت هلیکوپتر، منطقه را نگاه کردم و از روی خط سیر گلوله توپهای اطریشی که دنباله آن از رسام وجود داشت و از بالای سر و اطرافمان می گذشت، تا اندازه ای سمت دشمن و خودی را تشخیص دادم . در هر صورت چون منطقه ناآشنا بود می بایست تا صبح در آن محل می ماندیم و چاره ای جز آن نبود.

بالاخره صبح شد و نیروهائی را که در خط بودند دیدم و به آنها ملحق شدیم. در ۴ و ۵ کیلومتری ، دشمن تعداد زیادی تانک



مستقر کرده بود و همچنان رفته رفته بر تعداد تانکهایش افزوده می شد. لحظه ای تیراندازی را قطع نمی کردند و من بنا بدستور غیر از موارد ضروری نبایستی وارد عمل می شدم، تا خود فرماندهی بیایند. آن روز گذشت صبح روز ۲۵ اسفندماه به قرارگاه تاکتیکی احضار شدم و پس از حضور در قرارگاه، فرماندهی تیپ من را در اختیار برادر رحیم صفوی گذاشتند و ایشان هم پس از تشریح منطقه عملیاتی و موقعیت دشمن و نیروهای خودی لازم دانستند در منطقه عملیاتی لشکر ۱۹ فجر سپاه وارد عمل شوم.

اعزام به لشکر ۱۹ فجر

به همراه راهنما به قرارگاه لشکر ۱۹ فجر اعزام شدیم. در آنجا بعد از هماهنگی های لازم قرار شد بوسیله موتورسیکلت مرا جلو ببرند تا منطقه را شناسائی کنم و از هر کجا که امکان شکار تانک بود، موشک انداز را به آن محل ببریم، این کار انجام گرفت و بوسیله موتور به آخرین خاکریزی که نیروهای خودی پشت آن بودند رفتیم. از پشت خاکریز وقتی جلو را نگاه کردم دیدم در فاصله کمتر از ۳ کیلومتر بیش از حد تصور تانک وجود دارد، ولی به چند دلیل نمی توانستیم با آنها درگیر بشویم. در مرحله اول اگر از پشت آن خاکریز تیراندازی می کردم بایستی در مقابل دید آن همه تانک دو دستگاه جیپ و قبضه و مهمات را پشت خاکریز می بردم که این کار غیر ممکن بود، زیرا با آن همه تانک، قبل از

اینکه خودروها به پشت خاکریز برسند منهدم می شدند ، چون خاکریز کوتاه بود حتی خودرو جیپ هم نمی توانست پنهان باشد. همچنین خاکریز جدیدا خاکریزی شده بود و اگر با موشک تیراندازی می شد ، در اثر موج انفجار گرد و غبار ایجاد می شد و جلو دوربین موشک انداز را می گرفت. در نتیجه نمی توانستم موشک را تا هدف ردیابی کنم . پس از بازگشت از خط موارد فوق را به فرماندهی لشکر گفتم و متذکر شدم گذشته از این موارد از نظر تاکتیک و شگرد من ، آنجا محل مناسبی نیست . زیرا در مقابل آن همه تانک حداکثر می توان یک یا دو دستگاه آنها را منهدم کرد بقیه حتی اگر با تیربارشان تیراندازی کنند ، خاکریز را با سطح زمین یکسان می کنند و با توجه به اظهارات من ، فرمانده آن لشکر اظهار داشت که من باید از محل مورد بحث حداقل یکی یا دو دستگاه تانک را هدف قرار داده و بزنم . سپس باز هم توضیح دادم برفرض که تمام مسائل بر وفق ما پیش برود و من دو دستگاه تانک هم منهدم کردم . بعدش چه ؟ آیا بقیه تانکها ما را از بین نمی برند؟ ایشان گفتند؛ برادر به خاطر جان خودت نمی خواهی تانکها را بزنی تا مبادا آنها شما را بزنند . در مقابل هدف، جان ما چه ارزشی دارد ؟ البته ایشان درست می گفتند ، ولی از آنجایی که دال برخودستایی نباشد ، من نه از جانم می ترسیدم و نه از آن واهمه ای داشتم ، فقط احساس می کردم وجود من برای ارتش بیش از اینها ارزش دارد ، در جایی که می توان تانکهای بیشتری منهدم کرد،



چرا به خاطر دو دستگاه تانک خود را به کشتن داد ؟ گفتم: برادر شما مرا نمی شناسید و ارزش کار من بیش از اینهاست که شما فکر می کنید و امیدوارم که انشاء... موقعیتی پیش بیاید تا با یاری خدا ثابت کنم که من چه می گویم ، شما در مورد من اشتباه می کنید. و حرفهای دیگر ...

متأسفانه با غیظ از هم جدا شدیم و من برای پیدا کردن موقعیت خوب و محل مناسب از جاده چسبیده به کنار هور به منتهی الیه سمت راست نیروهای خودی که در آنجا به غیر از ما کسی به عراقیها نزدیکتر نبود رفتم . در آن منطقه کنار آب هور محلی بود که می شد دو دستگاه جیپ حامل قبضه و مهمات را نگه داشت ، ولی می بایستی جاده را با بیل و کلنگ آماده می کردیم تا دو خودرو را به پایین جاده منتقل و از دید دشمن خارج می ساختیم . این کار را کردیم و پس از کندن جاده، ماشینها را بردیم پایین . سپس سکوئی برای ایستادن خودرو روی آن در بغل جاده درست کردیم و خودرو قبضه را روی سکو بردیم و نشستیم پشت دستگاه موشک انداز و با دوربین موشک انداز تانکها را نگاه می کردیم و فاصله بعضی از آنها را تخمین می زدیم که کدامشان در برد موشک هستند . تانکها خودشان آمدند. در همان حال دیدم عراق آتش باری را شروع کرد و بعد از چند دقیقه تانکها به طرف ما به حرکت درآمدند ، بدون اینکه نگران باشم منتظر نزدیک شدن تانکها شدم . خوشحال شدم و خدا را شکر کردم که خودشان

آمدند و در برد موشک من قرار گرفتند . حالا هر کدام را که بخواهم بدون نگرانی می توانم منهدم کنم، همین کار را کردم. تیراندازی را شروع نمودم و با هر موشک یک تانک را می زدم. حدودا ۱۲ دستگاه تانک را منهدم کردم و خوشبختانه چون تانکها نزدیک بودند به خوبی می توانستم جای حساس آنها را تشخیص بدهم. هر کدام را که مورد اصابت موشک قرار می گرفت دقیقا آتش می گرفت و بیشتر موجب ترس و واهمه بقیه آنها می شد. در نتیجه عقب نشینی آنها شروع شد . در عقب نشینی تانکها ۶ دستگاه دیگر را منهدم کردم . خدمه بقیه تانکها نیز با مشاهده این صحنه مثل همیشه پیاده شده و فرار کردند. با عقب نشینی دشمن و تمام شدن مهمات مجبور شدیم برگردیم . از قرارگاه تاکتیکی موشک بگیریم. مجددا در موقع رفتن ، زمانی که از مقابل لشکر ۱۹ فجر می گذشتیم، فرمانده آن لشکر که با ایشان بحثمان شده بود، به دنبال من آمد و از من عذرخواهی کرد . وقتی همدیگر را به آغوش کشیده بودیم ، اشک شوق می ریختیم، برای اینکه ایشان مرا شناخته بود و من هم به خاطر اینکه گفته هایم را ثابت کرده بودم . پس از خداحافظی با ایشان از مقابل هر یگان و قرارگاه که عبور می کردیم ، مورد تشویق و اظهار محبتهای فراوان آنها قرار می گرفتیم. تانکها آتش گرفته و می سوختند و با منفجر شدن مهماتهای داخلشان ، چندین متر آتش و دود به هوا بر می خواست. منظره دیدنی به منطقه داده بود. باقیمانده نیروهای خودی با دیدن



این مناظر بانگ الله اکبر سر می دادند و خوشحالی می کردند. وقتی به قرارگاه تاکتیکی تیپ هوابرد رسیدیم، مورد تشویق و محبت بی دریغ فرمانده تیپ و سردار صفوی قرار گرفتم و از من خواستند موقعیت آن محل را تشریح کنم.

پس از بیان نحوه عملیات خود و موقعیت منطقه قرار بر آن شد فردا در آن منطقه نیرو مستقر کنند و من هم خوشحال از اینکه راحت عمل می کنم، تعدادی موشک دریافت کرده و مجدداً به محل قبلی بازگشتم و بوسیله دوربین منطقه را نگاه کردم. در آنجا مشاهده کردم تعدادی تانک سالم مانده ولی نفراتشان فرار کرده‌اند و به دلایلی مثل کمبود مهمات و مشکل تدارکات آن، نمی‌خواستیم آنها را بزنم ارزش انهدم تانکهای متحرک بیش از تانک ثابت بود و اینکه خدمه آنها فرار کرده بودند و احتمال می رفت سالم به غنیمت گرفته شوند. در آن موقعیت که کمتر ادوات زرهی داشتیم، بر علیه خودشان بکار گیریم.

آن روز یکی از تانکها که جلو آمده بود به داخل یکی از سنگرهای موجود در منطقه رفته بود و هیچگونه عکس‌العملی از خود نشان نمی‌داد. با توجه به اینکه احساس می کردم خدمه آن هنوز داخل آن تانک می باشد، بیش از ۲ ساعت به آن نگاه کردم که اگر خواستند تانک را عقب ببرند آن را بزنم. غروب شد و هوا نزدیک به تاریک شدن بود. حتی با چشم غیر مسلح نمی شد تانک را دید. با دوربین نگاه کردم دیدم تانک حرکت کرد. از سنگر

بیرون آمدم شلیک کردم و آن هم آتش گرفت . پس از آن در تاریکی شب با استفاده از منورهائی که هواپیماهای عراقی بر روی منطقه می ریختند ، توانستم خودو همراهان را به قرارگاه برسانم .

یک درجه تشویقی دیگر

در قرارگاه، سخت منتظر برگشت ما بودند . مراتب دفع پاتک دشمن که با انهدام تعداد ۱۹ دستگاه تانک ، توسط من زده شدند، به عرض جناب سرهنگ صیاد شیرازی فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش گزارش داده شد . ایشان فرمان تشویق یک درجه بالاتر یعنی ستوان یکمی برای من داد. که مراتب در آن موقعیت حساس، جهت اطلاع و روحیه پرسنل یگانهای عمل کننده تلفنگرام شد. همچنین ایشان از من خواستند تا در قرارگاه تاکتیکی به حضورشان برسم تا با تلاوت آیاتی از قرآن کریم و طی مراسم کوتاهی درجه تشویقی را با دست خودشان به من اهداء کنند . پس از رسیدن من دیری نگذشت که ایشان تشریف آوردند و من را مورد تشویق و تقدیر خود قرار دادند و پس از هماهنگی در مورد برنامه های فردای آن روز، قرارگاه را ترک کردم . بعد از رفتن از قرارگاه ، محلی پیدا کردیم . می خواستیم بعد از چند روز خستگی و بی خوابی ساعتی استراحت کنیم .



مجرور برای بار سوم

ساعت ۱۲ بود که پس از دقایقی نماز و راز و نیاز به درگاه آفریدگار و سپاس از الطاف بی پایانش که مرا یاری کرده بود، به قول معروف دراز کشیدیم. نفهمیدم چه وقت بود که خوابم برد. کمی بعد با صدای انفجار شدید گلوله توپ دشمن که بالای سرم اصابت کرده بود از خواب بیدار شدم. ترکش بزرگی به شانه و بازوی راستم خورده بود. خواستم بلند شوم. دیدم دست راستم در اختیار خودم نیست. چون ترکشی که به من اصابت کرده بود، بازو و شانه را خورد کرده بود و دردی را که در آن موقع کشیدم بسیار شدید بود آن درد را هرگز فراسوش نمی کنم. آن شب شب تاریکی بود و بدون هیچگونه کمکهای اولیه سوار جیب شده و به طرف اورژانس راه افتادیم.

جاده در اثر توپ و خمپاره پر از گودال و چاله شده بود. ماشین از چاله ای در می آمد و توی چاله های دیگر می افتاد و با هر تکانی از شدت درد جانم به لب می رسید. بعد از یک ساعت به اورژانس رسیدم و پس از اجرای کمکهای اولیه، من را سوار قایقی کردند تا به بیمارستان صحرایی منتقل شوم. از بدی شانس بعد از چند دقیقه، موتور قایق نقص فنی پیدا کرد و خاموش شد. تا صبح روی آب ماندیم. نزدیک صبح بوسیله قایقی دیگر که قایق ما را یدک می کرد به این طرف ساحل جزیره مجنون حمل و از آنجا

جهت مداوا به شهرستان اهواز منتقل شدم. از اهواز نیز بوسیله هواپیما به رشت منتقل شدم.

بازگشت مجدد به جبهه و خدمت در شغل دیگر

در بیمارستان رشت پس از عمل جراحی و درآوردن ترکش از شانه دست راستم و یک هفته بستری ، جهت ادامه درمان به تهران و از آنجا به شیراز منتقل شدم . بعد از ۹ ماه مراقبتهای درمانی و با محدودیت کامل حرکات دست راستم ، مجدداً به جبهه بازگشتم. با توجه به عدم کارایی دست و عدم امکان تیراندازی موشک تاو با احتساب درجه تشویقی ستوان یکمی که به آن نائل آمده بودم، به فرماندهی گروهان ارکان محسوب و مشغول انجام وظیفه شدم. با سمت جدید در عملیات والفجر ۹ منطقه سلیمانیه عراق مجدداً مورد اصابت ترکش خمپاره دشمن قرار گرفتم و از ناحیه پا مجروح شدم. پس از تخلیه ، مدت ۲ ماه تحت درمان قرار گرفتم و سپس به جبهه باز گشتم و مدت ۲ سال در مناطق مختلف با وظایف فرمانده گروهانی مشغول انجام وظیفه بودم که به علت بیماریهای ناشی از مجروحیت ها و موج گرفتگی ها بنا بدستور فرماندهی تیپ به شیراز اعزام و تحت نظر پزشک قرار گرفتم که پس از چندین مرتبه بستری شدن در بیمارستانهای شیراز و تهران بنا به رأی شورای عالی پزشکی اداره بهداری ارتش بازنشسته شدم.



آخرین درجه و بازنشستگی

یادآور می شوم در اواخر خدمت خود با توجه به قانون جدید ارتش به درجه سرگردی تطبیق و به عنوان رئیس رکن ۳ و معاون گردان ۱۵۸ پیاده هوابرد مشغول انجام وظیفه بودم تادر تاریخ ۱ مهرماه ۷۱ به افتخار بازنشستگی نائل شدم .

امیدوارم خاطرات بیان شده در این کتاب توانسته باشد بخشی از دلاوریها و از خود گذشتگیهای رزمندگان غیور ارتش جمهوری اسلامی ایران و دیگر رزمندگان اسلام را ارائه داده باشد.

به امید اینکه دین خود را در برابر محبت و پشتیبانی های بی دریغ امت شهید پرور ادا کرده باشم.

چکیده ای از نکات آموزشی و تجربیات موفق خود ، که رمز آن را با اتکا به ایمان (انگیزه و اعتقاد) و آموزش خوب ، در میدان کارزار در ۳ کلمه ی ((دقت + سرعت + جرأت)) می دانم به پیوست تقدیم می نمایم امید است مورد بهره برداری فرماندهان و همزمان جوان قرار گیرد.

همزمان

در پایان جا دارد از کلیه هم رزمان که به عنوان کمک و خدمه با من همکاری داشتند ، یاد کنم و خاطره آنها را گرامی می دارم .
نام این عزیزان به شرح زیر است :

گروهان دوم کادر محمد علی کارگر از شیراز
گروهان دوم کادر علی نظر دهقان از کنار تخته کازرون



گروهبان دوم وظیفه علی محمدی پور از رفسنجان
 گروهبان سوم وظیفه علی اکبر رحمانی از مسجد سلیمان
 گروهبان سوم وظیفه حمید رضا اسد الهی از فریدونکنار
 گروهبان سوم وظیفه حمید رضا ظریف از مشهد
 گروهبان سوم وظیفه محسن زراعت پیشه از آمل
 سرباز وظیفه خلیل الهی از اصفهان
 سرباز وظیفه محمد طاهری از فیض آباد تربت حیدریه
 سرباز وظیفه رمضان فرهنگ از طغرود قم
 سرباز وظیفه سید مجتبی میر هاشم از قم
 سرباز وظیفه حمید رضا طیبی از شهرکرد
 سرباز وظیفه حبیب ...ا هوشمند از فیض آباد تربت حیدریه

پایان

پسوست ۱:

جدول زمان و تعداد و محل منهدم شدن تانکها و نفربرهای دشمن
توسط جانباز رزمنده رفیع غفاری

تاریخ	تعداد	محل عملیات
۵۹/۱۰/۱۹	۶ دستگاه	غرب کرخه (پل نادری)
۵۹/۱۰/۲۰	۱ دستگاه	غرب کرخه (پل نادری)
۶۰/۱/۱۵	۵ دستگاه	تپه چشمه (ارتفاعات سپتون غرب کرخه)
۶۰/۲/۱۱	۳ دستگاه	تپه چشمه (ارتفاعات سپتون غرب کرخه)
۶۰/۲/۱۲	۱ دستگاه	تپه چشمه (ارتفاعات سپتون غرب کرخه)
۶۰/۲/۲۷	۳ دستگاه	تپه چشمه (ارتفاعات سپتون غرب کرخه)
۶۰/۲/۳۱	۱۷ دستگاه	غرب سوسنگرد
۶۰/۶/۵	۹ دستگاه	تنگه رقابیه (در عملیات چریکی منطقه تیپ ۲ زنجان لشگر ۱۶ با ۲ قبضه در کمتر از ۵ دقیقه)
۶۰/۶/۸	۱ دستگاه	کوت کاپن ، غرب کرخه (در کمین صبحگاهی)
۶۰/۶/۱۱	۲ دستگاه	دهلاویه (منطقه عملیاتی لشگر ۹۲)
۶۰/۹/۱۷	۱ دستگاه	رقابیه
۶۰/۱۲/۲۹	۳۹ دستگاه	رقابیه (حمله عراق قبل از عملیات فتح المبین)
۶۱/۱/۴	۱۴ دستگاه	رقابیه (عملیات فتح المبین)
۶۱/۱/۵	۱۱ دستگاه	رقابیه (عملیات فتح المبین)
۶۱/۲/۱۱	۲۹ دستگاه	ایستگاه حسینیّه جاده اهواز-خرمشهر (عملیات بیت المقدس)

تاریخ	تعداد	محل عملیات
۶۱/۲/۱۲	۱۲ دستگاه	ایستگاه حسینیّه جاده اهواز-خرمشهر (چهار دستگاه آن با تفنگ ۱۰۶ بود)
۶۱/۷/۱۰	۱۶ دستگاه	ارتفاعات کهنه ریگ سومار (عملیات مسلم ابن عقیل)
۶۱/۷/۱۲	۲ دستگاه	ارتفاعات کهنه ریگ سومار (عملیات مسلم ابن عقیل)
۶۱/۷/۱۴	۲ دستگاه	ارتفاعات کهنه ریگ سومار (عملیات مسلم ابن عقیل)
۶۱/۷/۲۱	۱ دستگاه	ارتفاعات کهنه ریگ سومار (عملیات مسلم ابن عقیل)
۶۱/۷/۲۳	۱ دستگاه	ارتفاعات کهنه ریگ سومار (عملیات مسلم ابن عقیل)
۶۱/۸/۱	۱ دستگاه	ارتفاعات سلمان کشته سومار
۶۱/۸/۲	۱ دستگاه	ارتفاعات سلمان کشته سومار
۶۱/۸/۲۵	۱ دستگاه	ارتفاعات کهنه ریگ سومار
۶۲/۱/۲۳	۱ دستگاه	ارتفاعات تپه ۱۶۵ جنب پاسگاه بجلیه (عین خوش والفجر ۱)
۶۲/۵/۱۷	۵ دستگاه	مقابل ارتفاعات قلاویزان مهران (والفجر ۳)
۶۳/۱۲/۲۵	۱۸ دستگاه	شرق دجله (عملیات بدر)
غنیمت گرفتن بیش از ۵۰ دستگاه تانک و نفر بر سالم در عملیاتهای مختلف، به علت رها کردن و فرار خدمه آنها از ترس انهدام .		

نکات آموزشی و تجربیات

پس از آموزش خوب در میدان آموزش
دقت + سرعت + جرأت = موفقیت در میدان نبرد

اعمالی که قبل از تیراندازی، در حین تیراندازی و بعد از آن بایستی انجام داد.

اطمینان از سالم بودن قبضه

قبل از تیراندازی، به وسیله کلید هفت وضعیتی دستگاه هدایت، کلیه دستگاههای قبضه را باید تست کرد و از سالم بودن آنها اطمینان حاصل کرد.

وضعیت ۱ - آزمایش باطری: کلید را روی شماره ۱ می گذاریم و با فشار دادن کلید ناپایدار، بایستی هر دو عقربه، داخل باند نشان دهنده عقربه بیاید.

وضعیت ۲ - بالانس دستگاه: یعنی حرکت لوله به چپ و راست و بالا و پایین. در این حالت کلید روی شماره ۲ بوده به وسیله دکمه های کنترل، لوله را به بالا و پایین حرکت می دهیم. بایستی عقربه ها در داخل باند به راست و چپ حرکت کند.

وضعیت ۳ - مدارات داخلی. اشتباهات منفی: با گذاشتن کلید روی شماره ۳ و فشار دادن کلید ناپایدار، عقربه ها باید وسط باند قرار بگیرند.
وضعیت ۴ - مدارات داخلی. اشتباهات مثبت: با گذاشتن کلید روی شماره ۴ و فشار دادن کلید ناپایدار، عقربه ها بایستی وسط باند قرار بگیرند.

وضعیت ۵ - برنامه ریز آتش : این وضعیت زمان پرواز موشک را به ما نشان می دهد . کلید را روی شماره ۵ می گذاریم و کلید ناپایدار را فشار می دهیم . ابتدا یک عقربه در وسط باند قرار می گیرد و عقربه دیگر در کنار قرار دارد . عقربه ای که به وسط آمده ، مجدداً کنار رفته عقربه دیگر در وسط باند قرار می گیرد و بر می گردد . دوباره عقربه اولی در وسط باند قرار می گیرد . سپس عقربه دوم این عمل بایستی در زمان ۱۲ الی ۱۴ ثانیه انجام می گیرد ، در غیر این صورت دستگاه خراب است و بایستی عوض شود .

وضعیت ۶ - مدارات داخلی اشتباهات مثبت و منفی : در این وضعیت کلید روی شماره ۶ بوده و کلید ناپایدار را فشار می دهیم تا هر دو عقربه در وسط باند قرار گیرد .

وضعیت ۷ - هم محور کردن دوربین و ردیاب : برای هم محور کردن ، کلید را روی شماره ۷ گذاشته و کلید ناپایدار را فشار می دهیم . و با چرخاندن طبلک های دوربین ، هر دو عقربه را در وسط باند قرار می دهیم .

انتخاب موضع :

موضع تیراندازی را در محلی انتخاب کنید که هنگام تیراندازی با آرامش کامل بتوانید به حالت نشسته در روی خودرو و تسلط بر کنترل موشک ، آن را تا هدف هدایت نمایید .

شناسائی و انتخاب هدف

برای این عمل ، تیرانداز بایستی قبل از موضع گرفتن ، با دوربین ، منطقه را شناسائی کرده ، هدف را انتخاب کند . بعد دستور داده کمک تیرانداز



که راننده قبضه هم هست ، قبضه را در محل موردنظر حاضر نماید و بدون فوت وقت در پشت قبضه قرار گرفته تیراندازی نماید .
توجه : اگر تیرانداز قرار است با تعداد چند دستگاه تانک درگیر شود ، بایستی تانکی را انتخاب کند که دید آن به موشک انداز بیشتر از تانک‌های دیگر است - معمولاً تانکی که لوله آن بطرف محل تیرانداز می‌باشد - زیرا با انهدام اینگونه هدفها با خاطر بیشتر می‌توان هدفهای دیگر را منهدم نمود .

هماهنگی با توپخانه و خمپاره انداز

در زمان تیراندازی در صورتیکه زیر دید و تیر مستقیم دیده بان و نفرات پیاده دشمن قرار داشتید ، با خمپاره انداز و توپخانه هماهنگی کنید تا تعدادی گلوله توپ و خمپاره به محل مورد نظرتان تیراندازی کنند تا نفرات دشمن از ترس اصابت ترکش داخل سنگر رفته و شما بتوانید با خاطر جمع تیراندازی و موشک را تا انهدام هدف کنترل نمایید .

تسلط بر اعصاب

تیرانداز قبل از فشاردادن ماشه باید به اعصاب خود مسلط باشد که بتواند حداکثر در مدت ۱۲ الی ۱۴ ثانیه موشک را کنترل کند و یقین بداند که:
۱- دید تانک محدود است .

۲- قبلاً تانک را دیده و آن را برای منهدم کردن انتخاب کرده . واقعیت این است که دشمن از محل تیراندازی و موضع ما خبر ندارد و اگر تا زمان موضع گرفتن و پرتاب موشک محل را کشف کرده باشد ، آن فرصت را نخواهد داشت که ما را هدف قرار دهد . زیرا تا عکس العمل ، منهدم می‌شود .



نحوه کنترل و هدایت بعد از پرتاب موشک

بعد از فشار دادن ماشه ، انگشت را از روی ماشه بردارید و باید توجه داشت که اگر بعد از پرتاب موشک ، مرکز بعلاوه دوربین ، در اثر پرتاب تغییر کرده باشد یعنی به چپ یا راست یا بالا و پایین رفته ، خیلی آهسته و آرام بر روی هدف بیاورید .

تذکر : زمانیکه موشک در حال پرواز است ، به هیچ عنوان به موشک نگاه نکنید و سعی کنید حواستان را به مرکز بعلاوه دوربین بر روی هدف باشد . زیرا امکان دارد با یک لحظه غفلت موشک به زمین اصابت کرده یا از روی هدف رد شده باشد .

تنفس در هنگام پرواز موشک

۲ ثانیه بعد از فشار دادن ماشه ، موشک از لوله پرتاب می شود که در دوازده متری قبضه در مسیر ردیابی قرار می گیرد . در این زمان تیرانداز بایستی نفس خود را در سینه حبس نماید . زیرا کوچکترین تکان یا حرکت باعث می شود مرکز بعلاوه از روی هدف خارج شود و با خارج شدن مرکز بعلاوه از روی هدف ، موشک به هدف اصابت نمی کند .

تیراندازی در زمان وزش باد

در هنگام تیراندازی بایستی باد را تشخیص داده و جهت مناسب را برای موضع تیراندازی انتخاب کرد زیرا موشک انداز تاو هدایت شونده است و پس از تیراندازی تا انهدام هدف آن را باید ببینیم . لذا جهت باد اگر از جلو یا جناحین باشد ، بسیار خوب است . ولی اگر باد از پشت باشد ، موقع تیراندازی ، گرد و خاکی که در اثر موج انفجار ایجاد شده ، باد در مسیر ردیابی و مقابل دوربین آن را جلو می برد و در نتیجه هدف دیده نمی شود تا مرکز بعلاوه بر روی آن گذاشت و آن را منهدم نمود . در این



مواقع بایستی به وسیله آب ، اطراف قبضه را آب پاشی کرد یا حتی المقدور از تیراندازی خودداری کرد .

عدم تیراندازی از روی نفرات خودی

از روی مواضع ، نفرات و بالای سر خودی تیراندازی نکنید . زیرا به دلیل خراب بودن موشک یا بععل دیگری ، اگر نتوان آن را هدایت کرد ، بر روی تأسیسات و نفرات خودی اصابت نکند .

پاک بودن مسیر موشک

از تیراندازی در مناطق جنگلی و درخت و بوته های بلند خودداری کنید . زیرا در اثر گیر کردن سیم هدایت به درخت یا بوته مانع هدایت موشک می شود . همچنین از تیراندازی از روی آتش خودداری شود . چون در صورت عبور موشک از روی آتش ، سیم هدایت موشک سوخته و قطع می شود و موشک فرمان نمی برد .

تیراندازی به هدفهای متحرک

در زمان تیراندازی به هدفهای متحرک ، بایستی حرکت آن را در نظر گرفت و در مدت زمان پرواز موشک هدف در معرض دید قرار گیرد . یعنی اگر هدفی از پشت موانعی دیده شد و به طرف آن تیراندازی کردید قبل از اینکه در پشت موانع دیگر مثل پشت تپه یا خاکریز یا گودی قرار گیرد ، موشک به آن هدف اصابت کند در غیر این صورت اگر احتمال می دهید قبل از اینکه موشکتان به هدف برسد ، آن هدف از دیدتان خارج می شود ، از تیراندازی خودداری کنید .

وظایف کمک تیرانداز هنگام تیراندازی بر روی خودرو

کمک تیرانداز نیز بایستی با ایمان ، شجاع ، نترس و آشنا به وظایف خود باشد که پس از هر بار تیراندازی آن را تست نموده و برای تیراندازی



آماده نماید و در هنگام تیراندازی با خونسردی و بدون حرکت پشت فرمان قرار گیرد و بعد از اصابت موشک به هدف که تیرانداز آن را اعلام می کند ، با یک حرکت سریع تغییر موضع دهد .

تغییر موضع

برای اینکه دشمن به محل تیراندازی تان پی نبرد سعی بعد از هر گلوله تیراندازی تغییر موضع داده و از مواضع مختلف با هدفهای دیگر درگیر نشوید در صورتیکه به عللی نتوانستید تغییر موضع بدهید لاقلاً برای تست قبضه و موشک گذاری دور از دید دشمن قرار بگیرید ، مثلاً اگر از روی بلندی یا تپه یا روی جاده تیراندازی کردید ، ماشین قبضه را با دنده عقب پایین آورده و اعمال ذکر شده را انجام داده ، مجدداً موضع گرفته تیراندازی نمائید .

پیشنهاها

۱- سازمان موشک انداز تاو :

سازمان موشک انداز تاو در حال حاضر در گروهان ارکان گردان پیاده هوابرد ۶ قبضه می باشد . با توجه به تحرک سریع آن و وسعت کم منطقه واگذاری در پدافند و آفند حداکثر ۳ قبضه در گردان پیاده باشد ، کافی می باشد .

۲- خدمه موشک انداز تاو :

تیرانداز موشک انداز تاو ، گروهبان وظیفه می باشد . در صورتیکه در طول جنگ تحمیلی حتی یک مورد هم دیده نشد تیرانداز سازمانی بتواند تیراندازی کند . اگر هم بوده تیرانداز وظیفه تا بخواند تجربه کافی بدست بیاورد و مهارت پیدا کند ، خدمتش تمام می شود . بنابراین پیشنهاد



می‌کنم فرمانده قبضه تیرانداز سازمانی هم باشد . کمک تیرانداز نیز درجه دار کادر باشد که در نبودن فرمانده قبضه به جای او انجام وظیفه نماید.

۳- خودرو حامل قبضه و مهمات :

با توجه به زمان گذشته که خودروهای حامل قبضه و مهمات از نوع جیپ میول آمریکائی بودند و این خودروها از نظر قدرت برای این منظور بسیار مناسب بودند ولی در حال حاضر این نوع خودروها در هیچ یگانی موجود نیست ، در صورت امکان خودروهای مشابه آن ، در غیر این صورت از خودروهای کمک دار با باتری ۲۴ ولتی ، برای این منظور در نظر گرفته شود.

۴- باتری موشک انداز تاو :

کیفیت باتریهای جانشین (B . R . M) ساخت صنایع الکترونیک ایران بهتر از نوع باتریهای خشک آمریکائی می باشد . لذا در صورت امکان باتری ۲۴ ولت مخصوصی ساخته شود که تیرانداز بتواند در مواقع لزوم که از ۳ پایه زمینی استفاده می کند ، جهت تغذیه باتری قبضه از آن استفاده کند .

فهرست راهنما



بیت المقدس: ۱۰، ۴۳، ۴۵

آبدانان: ۱۱

بیمارستان دزفول: ۲۳

آچاچی: ۹

بیمارستان رشت: ۷۰

آرپی جی: ۱۷



پازوکی: ۱۳، ۱۵



اراک: ۱۱

پل کرخه: ۱۲، ۱۳

ارتفاعات ۱۶۵: ۵۶

پی آر سی: ۴۶، ۴۷

ارتفاعات ۴۰۲: ۵۱

۱۶، ۷۷

ارتفاعات کله قندی: ۵۷

پیرانشهر: ۵۹

ارتفاعات قلاویزان: ۵۷

پیرعلی: ۵۲

ارومیه: ۵۹



اهواز: ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۷۰

تانک: ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵



۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۱

بابک کرمان: ۵۹

۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳

بختیاری: ۷

۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳

بسیجی: ۵۹

۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶

بی سیم: ۱۶، ۱۷

۶۸، ۶۷



د

تاو: ۵، ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۹،

۳۰، ۳۶، ۳۹، ۴۶، ۴۷، ۴۸،

۵۲، ۵۹، ۶۲، ۷۰

تبه چشمه: ۱۶، ۱۷

تنگ رقابیه: ۳۴

تفنگ ۱۰۶: ۱۷، ۳۶، ۴۶، ۴۹

توپخانه: ۲۰، ۲۷، ۳۲، ۳۳

تیپ ۲ زنجان: ۲۹، ۳۱

تیپ ۵۵ پیاده هواپرد: ۶

دارخوین: ۶۰

دالپری: ۱۱

دجله: ۶۱، ۶۲

دشت عباس: ۴۱

دهقان: ۳۸، ۷۱

دهلاویه: ۳۶

دوربین دید در شب تفنگ ژ-۳:

۲۵

ر

رستمی: ۹

رقابیه: ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۳

ج

جزیره مجنون: ۶۹

جفیر: ۶۱

ز

زمانفر: ۳۵

ح

حاج عمران: ۵۶، ۵۷، ۵۹

حشمت: ۲۹

حمزه سیدالشهدا: ۵۹

س

سپتون: ۱۱، ۱۲، ۲۴

سلیمان زاده: ۳۰

سلیمانجاده: ۱۶

سوسنگرد: ۲۱، ۳۶

سومار: ۵۱، ۵۲، ۶۰

خ

خرمشهر: ۱۰، ۱۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹

خمسار: ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۲

۳۳، ۶۹، ۷۰



ش

شنوک: ۶۲

شورای عالی پزشکی: ۷۰

شوش: ۴۱، ۶۰، ۶۱

شیراز: ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۳۶، ۷۰، ۷۱

ص

صفوی: ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۷

صیاد: ۵۷، ۶۸

ط

طاهری: ۳۸، ۷۲

ظ

ظهیرنژاد: ۱۲، ۳۵

ع

عقیدتی سیاسی تیپ ۵۵ هواپرد:

۷

عملیات بدر: ۶۱

عین خوش: ۴۱، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰

غ

غرب کرخه، ۲۳، ۴۱

غفاری، ۵، ۷، ۹، ۳۰، ۴۷، ۵۷

۵۹، ۶۱

ف

فتح المبین، ۱۰، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۴۵

ق

قرارگاه مالک اشتر، ۵۹

قزوین، ۲۹

قلایوزان، ۵۷

ک

کارگر، ۳۸، ۷۱

کارون، ۴۵

کریم عبادت، ۷

کله قندی، ۵۷

کهنه ریگ، ۵۱، ۵۲، ۵۳

ک

گردان ۱۳۵، ۱۱، ۲۹، ۳۶

گردان ۱۰۱ پیاده: ۲۱

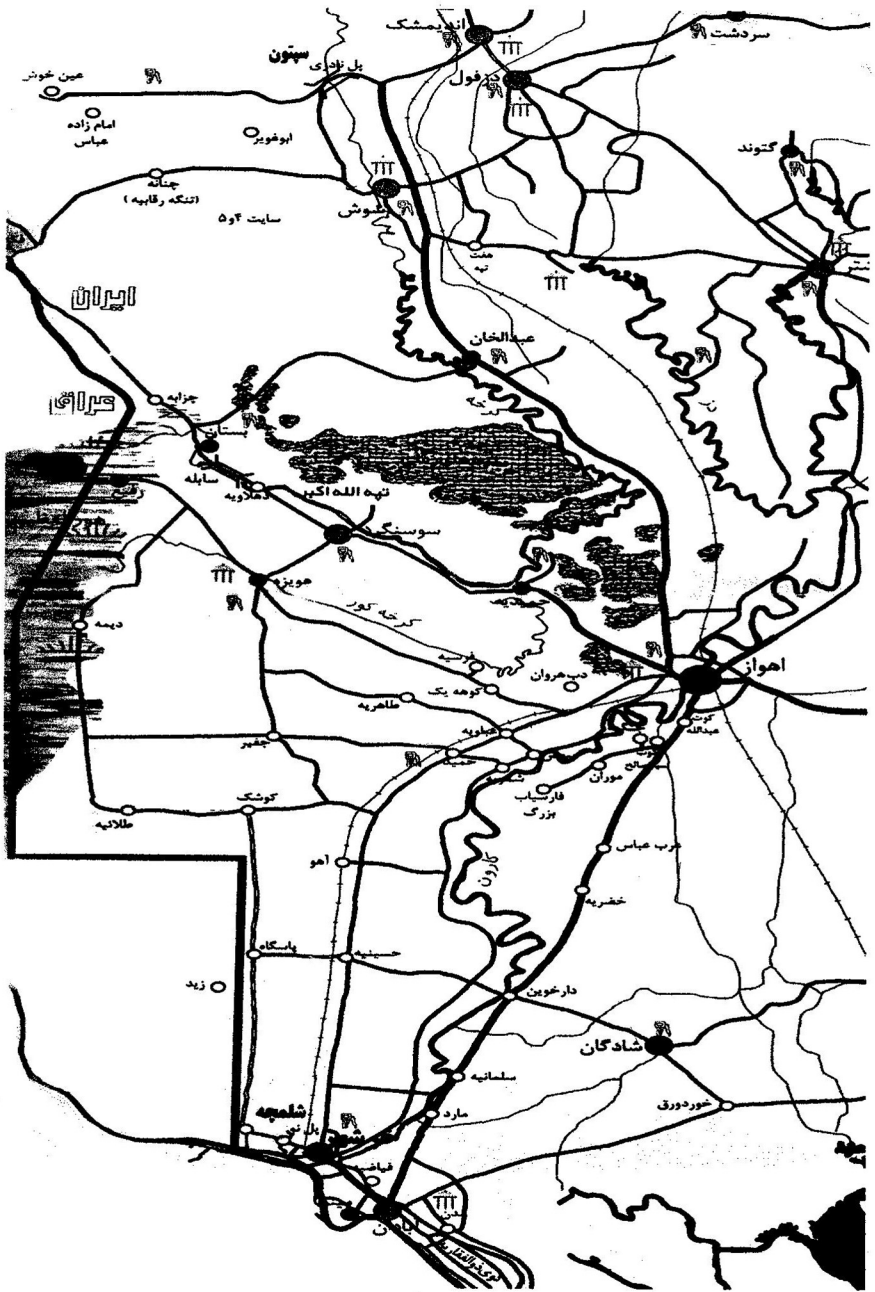
گردان ۱۵۸ پیاده هواپرد، ۴۸

۷۱

گیسکه، ۵۱



مور موری: ۱۱	گیلانغرب، ۵۱
میانه: ۹	
میدان مین: ۴۲	ل
میشداغ: ۴۱، ۴۳	لبنان: ۵۰
مین: ۲۱، ۲۴، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۱	لشکر ۱۹ فجر: ۶۳، ۶۶
۵۲	لشکر ۶۴: ۵۹
میول: ۱۸	لشکر ۹۲: ۳۶
	لشکر ۲۱ حمزه پیاده حمزه: ۱۲،
۰	۱۶، ۲۹، ۵۷
هفت تپه: ۴۰	
همرنگ: ۲۹	۲
هورالهویزه: ۶۲	مالیوتکا: ۳۶، ۴۷
هوشمند: ۳۸، ۷۲	
ر	محمدی: ۶۲، ۷۲
والفجر، ۵۵	مسلم ابن عقیل: ۴۳، ۵۱
	مندلی: ۵۱
	مهران: ۵۷





ارتفاعات سپتون (غرب کرخه - پل نادری) - سال ۵۹



منطقه رقاییه - سال ۶۰



داخل سنگر استراحت ، کنار سفره غذا



بعد از مجروحیت در بیمارستان



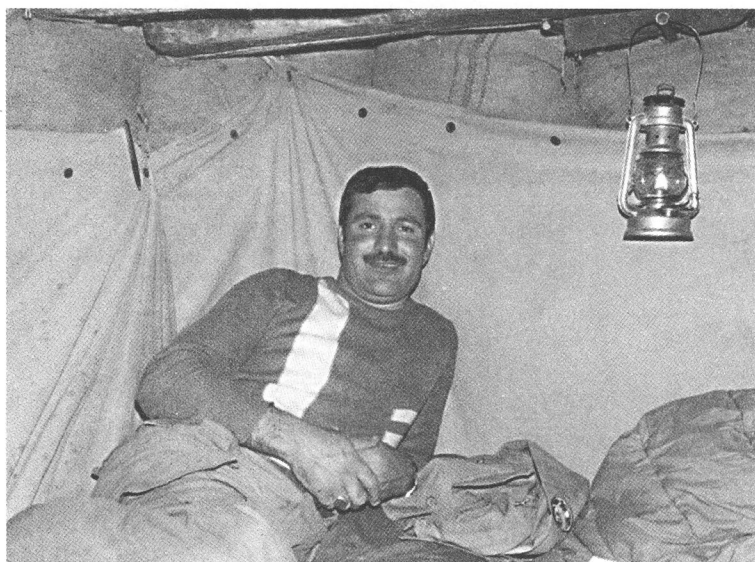
منطقه عملیاتی عین خوش - سال ۶۲



منطقه سومار با خدمه موشک انداز - سال ۶۳



در کنار همزمان



در سنگر محل زیست

